بعون اللہ الملک المستعان وعلیہ التکلان

یہہ کتاب عجیب مضمون تازہ کی نظر مین آئی کہ تمام بنی آدم کا مضمون ہے گویا کہ بعد مرنیکے جب اس عالم شہادت
سے آنکھہ بند ہوتی ہے پہر اوس عالم غیب مین کیا گذرتی ہے اور وہ کیسا عالم ہوتا ہے اگرچہ بہشت و دوزخ اور
مکافات اعمال یا اور جزا اور سزا اور وہ اور یہہ کہ روز قیامت کی خبرین سب متواتر اور توضیح تمام احادیث اور
اور تفسیرات سے واضح اور لائح ہین مگر اسطرح بچشم ظاہر نظارہ مین کسی نے کہا دیا ہے ہر چند امام حجۃ الاسلام
ابو حامد محمد غزالی علیہ الرحمۃ نے کتاب عجائب دقائق الاخبار مین چند مکاشفات بہی واضح کر لکہا ہے کہ بعض روح کے اس
عالم شہادت مین اسطرح جیسا اپنا حال انسان کو نظر آتا ہے اور اپنی صورت غسل میت اور گور و کفن کی اسطرح دیکھتا اور
یہہ اپنے جی مین حیرت سے کہتا ہے مگر جو کہ قرآن و حدیث اور نظیر ظاہر سے اسکی نشان نہین ملی ہے اس سبب سے دنیا مین
دلون نشین نہین ہوتے گو بیان اونکی ہون بعد اسکے معاملات اور معاشرات اور دعوی اہل بہشت اور سہما اعراف و نشا اور مکالمت ملکہ
اور دیدار الہی اور مناظر صحبت ملائکہ نبوی کی کچہہ بیان نہین کی اور جو کچہہ بیان کیا ہے اوسکی نظیر عالم شہادت مین بہی میزان حساب کے بیان کی ہے
مصنف نے کشف باطنی پر اتکا کی ہے اس سبب سے یہہ عجیب ملفوظ بہر کرم ہوتا اور طباع بشری تعصب تحکم کرتی ہین بخلاف اس رسالہ مختصر کے کہ اسکا نام ہے

احوال غفلت

اس لطیف ذہبی رسالہ نظم و نثر سلیس فارسی قریب الفہم مین یا لکہا ہے یعنی عالم شہادت مین آنکہون سے کہا ہے تا اور تصدیق اسکی بہ شہادت
آیات قرآنی اور احادیث نبوی بطور مختصر بیان کی ہے کہ دیکھنے والا اسی ناگہانی دنیا مین مغرور نہ ہو بلکہ یہہ کہتا ہے کہ فقط خواب اور بیداری کا فرق
رہجاتا ہے یعنی یہہ عالم خواب و غفلت کا ہے اور وہ عالم بیداری کا ہے جیسے یہان جو اب دیکھتا ہے وہ نیست ہے بقول مولف کتاب
بخواب غفلت بابی بسر بردم ہمہ عمر چو چشم بند شود آنزمان شوم بیدار چو بعد مرگ حقیقت تمام گردد در آنزمان کہ خبر نکند سایہ
پس مقتضا ہے اسکی نظر ملاحظہ سے فایدہ دینی اور دنیوی یہہ ہوتا ہے کہ انسان بعد نعمت خواب غفلت سے چونک اٹہتا ہے اور بر
اور ہوشیار ہوکر حفظ ما تقدم کرتا ہے کہ آخر کار وحشت بعد مرگ مین راحت ہو جاتی ہے پس جب تک کہ انسان کو غفلت
نظر نہیگی وہ ہوشیار نہ ہوگا کیونکہ وہ اپنی غفلت کو ہوشیاری سمجہتا ہے ہر گز نہ سمجہنی لگا کہ سو جاوے گا مارا جاوے گا
بیہوش ہو کر آپکو ہوشیار سمجہتا اور جیسا کہ بیہوش سمجہا پہر بیہوش کہان تہا اسیطرح جب اپنے تئین غافل سمجہا یہہ غافل نہ تہا
نرہا ہوشیار نہ ہوگا جب ہوشیار ہو گیا تب سکا ہم ہوشیاری سے خود بخود کرنی لگا سب کاروبار دنیا ہوشیاری سے
پہر آخر کار دنیا و سنگ حسرت اور تغابن کا کون تمام رہا مگر اس دنیا عالم غفلت مین بہرا غافلانہ بسر کیا جا کہ لقاء الفنا کا یہی عالم ہے

مطبع نامی منشی نولکشور مین بمقام لکھنو چھپا گیا

ابتر زغفلت

نیست بر دل اختیار هیچ و نفسی و یلی یک + خود بسوی خود بگردان جنبش علا +
گرچه بر اعضا بود فی الجمله دل را اختیار + لیک دل اختیاری نیست اصلا مطلقا + در قیام و
در قعود و در رکوع و در سجود + دل کند همره یک اعضا لیک ز دل کجا + مبین بحکم جاهدوا فینا
بقدر اختیار + دل ز اعضا کار میگیرد تو دل را زنده نما + اینکه مقام دیگر شرح طلب است اندکی ازین
وادی در کتاب طیر الایمان مقام معرفة الروح و معرفة النفس بقدر حصه خود از خامه این سینه تاب
بر آورده اند فلینظر ثمّه اینجا که سخن از غفلت میرود و پیش ازین تصویر بها غفلت و بی اختیاری بگو
دل که مذکور شد با متحان و مشاهده هر نفس بشر بوده است حاجت بزیاده شرح و بیان ندارد که عیان است
از بینهم بالاثر باید دید که خلقت ارواح بالاتفاق ازلی است مکه الارواح جنود مجندة
مگر هیچ نفس بشر را هیچگونه از حال خود یاد و خیال نبوده است که قبل از آمدن بقالب انسانی در
کدام عالم بودند و چه حال داشتند و چگونه میگذرانیدند همین قدر شنیده اند که قبل از کسوت بشری
در عالم دیگر بوده ایم بر همین قدر مسموعی سخنها میزنند که ~ ما مقیمان کوی دلداریم الخ
اینکه محض قال مسموعی است اگر حال بودی زبان قال بند شدی ~ کانرا که خبر شد
خبرش باز نه آمد + درین عالم غفلت از حکایات و معاملات و طرق شوارع آن کوی دلدار
کسی یاد دا بود که چگونه در آن کوی دلدار بسر می بردند و چه رنگ و چه صورت و چه نقشه آن کوی
دلدار بود ~ کسی را درین بزم ساغر دهند + که داروی بیهوشیش در دهند + اگر رهروی
کاین زمین طی کنی + نخست اسپ از آمدن پی کنی + همچو با خبر اگر بعد جیوادی و هوشیاری
هم در همین قالب انسانی زنده داشتند تا اگر بکوه و بیابان خود را بدر زند باری تنها خود را بسلامت
ببرد اگر در همین ارباب غفلت ماند تا خود را در همه کارهای عالم غفلت و آداب شریعت را بهم زرد
و بدیوانگی علم شد چنانکه بالا مذکور شد این مرتبه هوشیاری پس بلند افتاده است ~ همین

نخواهست ای دوستان + که سعدی خبر داد در بوستان + گدایانی از پادشاهی نفور + بامیدش اندر گدائی صبور + الست ازازل همچنان شان بگوش + بفریاد قالوا بلی در خروش + پس هر کرا درین عالم غفلت ازان عالم الست حرفی بیاد داده اند حالش اینست که اگر زنده هم ماند درین عالم نماند ه چه دنیا چه عقبی چه حور و قصور + سوی الله عن کل فنی نفور + این یادداشت ازلی که درین عالم غفلت باختیار خود نبوده است ع خبر تا بید آسمانی هست + اینکه مقام بلند است درین عالم غفلت هیچ فرد بشر را از زمانه ایام ولادت و رضاعت و شکم مادر هیچ خبر و یاد نیست که چه حال داشت تا بخبر روز الست چه رسد پس از نهمه اگر از غفلت نیست چیست فَانْتَبِهُوا اَيُّهَا الْغَافِلُوْن و اغفلنا که از غفلت خود خبر نداریم و با نهمه غفلتهای صریح خود را هوشیار میدانیم از نیهم بالاتر غفلت کمال ملاحظه کردنی است که از ابتدای عالم و آدم تا اندم انچه انبیای رهنما هادی برحق کتب و صحایف آسمانی نازل شده اند همه برای انتباه و هدایت غافلان عالم بوده اند معهذا بر همان گمراهی چنان مصر و مجبول اند که قَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وارد شد یعنی از غایت غفلت انبیا را هم قتل ناحق کردند همچو غفلت عوام کالانعام را اعتبار نیست که خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مصداق ایشان اند غفلت خواص ملاحظه کردنی است که یکی از انبیا علیهم السلام در اوقات خاصه خود از خدا وعده گرفته بود که چند روز قبل مرگ مرا از قرب زمانه موت آگاهی بخشی تا از ادای حقوق عباد و وصایای ضروری لواحق خود را فارغ کرده مستعد و آماده مرگ باشم که وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ آمده است هرگاه بهنگام اجل موقت قابض الارواح بر سر وقتش رسید از نظر عذر بمیان آمد که با وعده چنان بود وقتیکه ملک الموت همچو عذر و وعده به پیشگاه رب العزة شنو محبوب ارشاد شد که بنده ما بگو که وعده با تو همین بود که یک مرتبه پیش از مرگ تو ترا از قرب زمانه

موت آگاه و خبردار گردانیم مگر بنظر کمال غفلت تو هر روز و هر دم و هر وقت بلکه هر ساعت ترا بار بار
بتاکیدات و انتباه و توبیه آگاه میکردیم تاهم از نهایت غفلت و بیخبری ها هنوز آگاه نشدی عمر
گذشت و کجا و چگونه مرا آگاه کردی ندا رسید که اول جوانی توانا و قوی بودی تا اینکه پیر شدی
موی بدن که سیاه بود سفید شد سلک دندان تمامتر فرو ریخت از زور بود ضعف را قوت
و قوت را ضعف پدید آمد نسبت راست خم شد طاقت رفتار و گفتار نماند آن دل و حوصله
و اراده و طبیعت نماند در سمع و بصر ضعف قوی تر شد پوست از گوشت جدا شده شکن بشکن افتاد
اشتها باقی نماند اینها همه مگر اخبار مرگ و علامات مرگ نبودند هنوز همچنان غافلی فاسمع و انتبه
که همین معامله ها با هر فرد بشر علی العموم در هر حال ظاهر نمایانست محتاج بیان نبوده آبا اینهمه تنبیهات
نمایان تا بکمال غفلت را ملاحظه کردنی است که چه طول عمل و طول امل است که حسب حال خود
در حالت جوانی اختیار از دل بر آمد که ؏ طفلی همه در بازی و ترکی در بگذشت * عهد شباب در همه
عیش و طرب گذشت * موی سیه سفید شد و تو غافلی هنوز * بیدار شو که صبح دمید است و شب گذشت *
کسی در خانه یا سرای فرود می آید اگر سهلا و استهزاء در دلش شبه انداخته گفته شود که درین خانه هم دزدان
بود اکه زبانست تمام شب خوابش نمی آید و تا امکان همانوقت آن خانه و سرای مخطور را بگذارد
بخلاف این سرای فانی که خانه بر آب است فنای خود و خرابی و ویرانی این خانه و سرای
چه قدر بیقین میدانند و می بینند باری بدولت همین غفلت این غفلت آباد آباد است پس
خود ظاهر و صریح است که اگر اینهمه پرده های غفلت حجاب نبودی چگونه این خانه بر آب
در چنین سرای فانی آباد می توانستند هر کس را در حال چهار فنا در پیش بلکه توام است
وا غفلتاه که ما همچنان غافل یکی فنای این عالم فانی یقینی دوم هنوز این عالم فانی هم
بهیچ گذرانی باقیست که فنا و مرگ خود بر آن تقدیم دارد سیوم خود هم بالفعل زنده و این

عالم فانی هم هنوز فنا نه پذیرفته مگر از کثرت انکسار و انقلابات ما نه رو بروی چشم زندگی خود تمام سامان
جاه و حشم و دولت عارضی دنیوی زوال می پذیرد و در زندگی خود مال و دولت خود بدست دیگران
می بینند و باز انتباه نمی پذیرند که عبرت گاه انقلاب لکهنو یکی از نمونه آنست چهارم هر که
مالی و طول املی دارد قطع نظر از دشمنان بیرونی و آفات بلائی همه ورثا و خویش و اقربا بطمع متروکه
دشمن جانی و خواهان مرگ او شوند ؎ هر کس قریب تر بعداوت قریب تر و دست دعا بمرگ چشم
وراثت است + با وجود خوف همچو دشمنان خانگی که جان و مال هر دم در معرض خطر سخت مرتبه
غفلت آن قدر غالب است که خدا تعالی میفرماید یحسب الانسان ان ماله اخلده
الخ پس اینهمه نشان غفلت است که با اینهمه انتباهات بدیهی نصوص قرآنی تنبیهی نمی پذیرد آری این شان
بخیل و دنی است که تنگی نان و نفقه بر اهل و عیال هم دارد و خود هم نمی خورد و از همه خیرات و نفقات
و صدقات و زکوة دست کشیده زر و مال ذخائر جمع کرده تمام اهل و عیال واجب النفقه را هم دشمن جان
و منتظر مرگ خود ساخته بصد حسرت از دنیا میرود که مفهوم معنی این تمام سوره کریمه حسب حال همچو فلان
بخیل است ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا و عدده الخ پس هر که از اهل دولت
و مال عکس اینست یعنی صاحب جود و کرم باشد از نزدیک تبذیر دور است او درین غفلت نیست
بلکه در کمال هوشیاری است پس درچنین عالم غفلت با این هوشیاری زیستن خیر باشد سامانی
نیست پس این نیک صورت هوشیاری درین عالم غفلت مخصوص برای اسخیا و حاکمان
عادل است نظیر همچو هوشیاران عالم غفلت جمیع اسخیای والاهمت عموماً و ذات والا صفات
ذی الجود و الکرم جناب مستغنی الالقاب عالیجاه میر غلام بابا خان صاحب بهادر رئیس اعظم سورت بالقابه
و خطابه خصوصاً بوده است که محتاج بیان نیست ؎ بآفتاب چه حاجت ستودن ضیا
گرفت خود بدیهی خوشتر ز ملک تا بفرق عالمیان ظل او ظل هما + بود که ظل اعلی

هست مطلبها + وصورت ثانی همان است که بالا مذکور شد در هنگام هرکرا
انتباه شد وهوشیار گردید ازین عالم غفلت کناره گزیند مثل لقمان حکیم که با همه درازی عمر که
هزار ساله میگویند درین سرای فانی چنان مسافرانه بسر برد که گفته اند ؎ داشت
لقمان یکی کریچهٔ تنگ * چون گلوگاه نای وسینهٔ چنگ * بو الفضولی سوال کرد ازو
کاین چه جاییست یکدوست وسه پی * با دل دردناک گریان پیر * گفت هذا
لمن یموت کثیر * ازینجا توان دانست که اگر بنای این عالم باین غفلت نهید
نبودی وهرکس مثل لقمان هوشیار زیستی باری اینهمه کارخانهٔ عالم غفلت که محض بدولت
غفلت آباد وجاری است کی وچگونه قایم ماندی وعجایب صنایع وبدایع قدرتهای
الهی چگونه ظاهر شدی هرکس از نهایت هوشیاری مثل لقمان وافلاطون در نشیب کوهی
ومغاکی یا غاری منتظر مرگ بسر می برد اینهمه نعمای جهان که لا تحصوها درشان اوست
محض بیکار میبود وهمه کارخانهٔ این عالم برهم میخورد پس ازینجا توان دانست که ؎ اگر غفلت
درین عالم نبودی * بقای این جهان یکدم نبودی * اینهمه صورتهای غفلت ومصلحتهای غفلت
خود بدیهی ونمایانست که حاجت به بیان ندارد پس اینهمه عالم غفلت را عالم خواب توان
دانست که درحالت خفتن غفلت لابدیست درانصورت صریح تر است که آنچه درین عالم
ظاهر ظاهری بینند بعینه چنان است که خواب می بینند وخود ظاهر که در عالم خواب چها چها
عجایبات بنظر می آیند همین که چشم گشا هیچ نبود همچنان این خوابهای عالم غفلت که می بینیم همین
که چشم بند شد هیچ نیست چنانکه بیداری این عالم غفلت از چشم گشادن است همچنان بیداری
عالم هوشیاری از چشم بند شدن است که بجای خود گفته شد ؎ بخواب غفلت وبازی
بسر بردیم همه عمر * چو چشم بند شود آنزمان شوم بیدار * بحیرتم که درین حسرت دگر چه خواهم کرد *

در آن زمان که بجز حسرت نمی‌گشاید کاری لاجرم نوعیکه تعبیرات خوابهای این عالم غفلت بهنگام چشم
گشادن میشود نیز همچنان تعبیرات این عالم خواب بعد چشم بند شدن در آن عالم می‌یابند که ثواب
و عذاب نام آنست و نوعیکه خوابهای این عالم اکثر پریشان میباشند که هیچ تعبیر ندارند بلکه بعد
بیداری بجز بی یاد هم نمی‌باشند همچنان عمریکه درین عالم رایگان و بیکار گذشت که بجز فضولیهای
لایعنی هیچ گناه شرعی بر نداشته اند و کار حسنات و ثوابی نکرده اند تعبیر همچو خوابهای پریشان درآن عالم بجز حسرت
و افسوس هیچ نیست که ثواب و عذاب بران مترتب نبوده است و هر که درین عالم غفلت بملازمت
روبی و صلاح و تقوی و خوش معاملگی ها مثل نواب صدر الصدر بسر برد تعبیر همچو خوابهایش درآن
عالم مانند خوابهای راست این عالم است که آنچه در خواب از راحت و حسنات دیده همان تعبیر آن راست
براست در آن عالم بعد بیداری یافت که خواب راست محتاج تاویل و تعبیر نمیباشد که مفهوم معنی آیه
کریمه از تمام خبر میدهد لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ الی آخره و انجام کار
هرگاه که چشم ظاهر او بند شد در آن عالم بیداری رفته بیدار شد تعبیر آنهمه خوابهای راست در آن عالم
نیز راست براست یافت چنانکه خوابهای راست کرداران و راست گفتاران راست
معامله درین عالم است براست بی واقع میباشند و محتاج تعبیر نمیباشند همچنان آن عالم
نیز تعبیرات خوابهای این عالم از اجر و ثوابات آمر وی راست براست می‌یابند که هرگونه اجر
و ثواب بهشت حاصل میکنند فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ انکه حال خوابهای تعبیرات است
بازان در بعضو جهان چنانچه است و عکس بالعکس مثلاً درین عالم کسی بخواب بیند که زر و مال و
خزانه بسیار فراهم کرده است بعد بیداری ممکن نیست که زر و مال روست خود بیند بجز حسرت
هیچ نخواهد دید پس همین حال تمام جاه و حشم و مال و منال این عالم خواب است که بعد بیدار شدن
در آن عالم بیداری بجز حسرت و ندامت هیچ بدست نخواهد بود و اگر درین دنیا چنان نخواب

بیند که مال بسیار بفقرا و مساکین خیرات انفاق میکند البته بعد بیداری همچنان بعینه یک از
حصول مال و نعمت در دنیا متیقن و خواب بشر راست است پس همچنان ایست که درین عالم
خواب انچه از خیرات و حسنات انفاق میکند تعبیرش در انعالم بیداری ده چند زیاده تر در آن
عالم مسلم و موعود متیقن و منصوص ست که فله عشر امثالها آمده است نظیر اینهم ذات
مستغنی الصفات نواب صدر الصدر آویزه گوش دوران سرمه چشم زندیکان نیست فقط تمهید

نعت احمدی در ضمن بعض مضامین عالم غفلت و شان نزول کلام الله

پس برعایت انتظام چنین عالم غفلت چنان قانونی در کار است که جانب حفظ و بقاء و اجرای اینهمه
کاروبار عالم غفلت و اینهمه طول امل ها که ظاهر است هم بدستور بحال و جاری باشد و هیچگونه درین کمی و
نقصان و فتوری راه نیابد و جانب آخرت هم که عالم بیداری ست از دست نرود که جزا و سزای
تعبیرات اینهمه خوابهای این عالم خواب همان عالم بیداری است پس آن قانون الکلام عالم امر
است قرآن نام است و در لوح محفوظ است بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ
شان او ست و احکام قانون را شریعت نام است که شرع لکم من الدین عبارت از آنست
و برای اجرای همچو احکام شخصی بچنان صفات در کار است که رعایت هر دو جانب برابر داشته
باشد تا کارهای این عالم خواب تعبیرات نیکو در انعالم بیداری در باید ازینجاست که همه احکام
داد و ستد و خرید و فروخت و نکاح و طلاق و حدود و قصاص و حقوق عباد و حقوق والدین و قطع و
فصل مقدمات و جمیع کارهای این عالم برعایت هر دو عالم بترتیب تمام در آن قانون اعظم مندرج اند
و کسانیکه حسب احکام چنین قانون بکار و بار این عالم به تجارت و خرید و فروخت و داد و ستد و غیره
بخوبی معاملگی ها مصروف اند و دست بکار و دل بکار ساز دارند صفت و حال شان این است
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله الخ پس کارفرمای چنین قانون جامع اگر کسی

از قبیل همچو هوشیاران بوی که در صفت لقمان حکیم و غیرهم گذشت تا همان رعایت یک عالم بیدار
محفوظ میداشت در صورت اینهمه کارخانه عالم غفلت که کنت کنزاً مخفیاً نشان آن است بر همچو
و این هم معلوم است که خلقت این عالم برای معرفت الهی است که احببت ان اعرف
فخلقت الخلق عبارت از همین است اینجا که لفظ احببت آمده است و لفظ شئت و اردت
و اقتضیت که مناسب تر بمقام بود نه آمده است این نکته بس بلند و شرح این درج از کر این
مختصر تصریح آن بر نمی تابد و از اصل سخن دور میشود که اینجا اصل سخن از بیان حکمت عالم غفلت
مراد است لاجرم باصل سخن می آئیم که خلق عالم برای معرفت است و کنت کنزاً
دلیل این صفت است ٭ پس اگر جاری کننده این قانون جامع کسی از امثال همچو محمد بن
حنفی الله می بود از رو اجرای همچو احکام چنین قانون که رعایت هر دو عالم داشته باشد چگونه صورت
می بست که اینهمه عالم غفلت در نظر او باطل می نماید چه دنیا نزد حقیقی چه خود و قصور به صحبت الله
عن کل شیء نفوز ٭ چنانکه بالا گذشت پس از همچو هوشیاران که فقط کلیم خود از موج بدر می برند
و از بر آوردن غریق خبر ندارند انتظام چنین عالم غفلت و اجرای احکام همچو قانون جامع چگونه صورت
می بست از اینجاست که در احکام شرایع این قانون اعظم هیچ جا برای ترک این عالم غفلت
حکم نیامده است بلکه حکم سواء الطریق همین است که در پرده عین عالم غفلت ظاهر بهوشیاری باطن بسر برند
و صورت هوشیاری باطن و غفلت ظاهر در این عالم غفلت بدین نمط منصوص و مامور به بوده است
که میفرماید وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ مراد اینست که دست بکار و دل بیار باشد که از
ریا و سمعه هم محفوظ است چنانکه بالا مذکور شد پس کار مشکل همین است که برعایت اینهمه
کارهای عالم غفلت چنان بیدار و هوشیار باشد که در آن عالم بیداری هم از اینهمه هوشیاران

قیامت است ٭ با همه عیبها تو چرا میکنی قبول ٭ با همه شر محض چرا این محبت است ٭ این سخن و آدم
و همه ابنای آدم است ٭ در سخن خیر بلا و مصیبت چه راحت است ٭ چون نهان بحکم خبر سخن موهوم است
بر سخن دل نهادن و من حماقت است ٭ زان بی ثبات شد که گر از حمق دل نهی ٭ از بی ثباتیش نگه داراکی
عبرت است ٭ چندی مساعدت هم اگر میکند نفرض ٭ عجب و غرور و فضیحت که نخوت است ٭ آندم
چه لطف شد که ترا دل درین کند ٭ پیک اجل بجبر ستاند چه حسرت است ٭ این تیز کمتر است که در عین زندگی
اکثر برباد رفته و جان در مخافت است ٭ در تفتیش تحسر و در حال بود نفس ٭ هر لحظه خوف سرقه و تاراج و غارت است ٭
زین جمله نیز قطع نظر خویش و اقربا ٭ هر یک بفکر کشتن تو در عداوت است ٭ هر کس قریب تر به عداوت قریب تر است ٭
دست دعا بمرگ بچشم وراثت است ٭ در بودن و نبودن و در موت و زندگی ٭ خالی بهیچ حال نه این از وقاحت است
چون زین بلا نجات نباشد بهیچ نوع ٭ لیکن یکطریق که ناموس قناعت است ٭ زان بیشتر که او بگذارد تو خود گذار
ورنه جواب کَمْ تَرَكُوا را چه حجت است ٭ یک داغ حسرت به دل و تربت ترا ٭ تُكْوٰى بِهَا جِبَاهُهُمْ ز دیگر عبارت است
او خود ترا گذاشت چه نگذاشتی تواش ٭ این نکته سیست بحقیقت نصیحت است ٭ ای وای عجب که خود همه عیشش گشتی
باز ای ظهیر گر نگذاری غرامت است ٭ چون این همه معایب دنیا عقلا و نقلا و صراحتا ظاهر و باهر بلکه معاینه
و تجربه بهر فرد بشر بقدر حال است پس صفات و مدایح چنین شر محض با این همه استهجان و معایب در قرآن و حدیث
چرا است تا اینکه بلفظ مغفرت و رضوان همین دنیا را تعبیر نموده باید که مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانٌ
آمده است و نیز در مقام عطای تمام نعمای دنیوی حکم گرفتن و ندر قتش بحضرت سلیمان علیه السلام
بلفظ عطا و منت پذیریها آمده است که هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ اَوْ اَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ
و نیز همین نعمتهای دنیوی را به لفظ فضل خود تعبیر نموده باید که ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
و کسانیکه ترک لذات و زینتهای دنیا گفته اند در آنمقام چنان وارد است که قُلْ مَنْ حَرَّمَ
زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِي اَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ على هذا جبیب او

صلی الله علیه وسلم همین دنیا را مزرع آخرت فرموده است که الدنیا مزرعة الاخرة پس صورت جمع
بین القولین المتناقضین چه تواند بود لاجرم سر این نکته باید شنید که لفظ دنیا بقاعده نحوی بدو معنی
آمده است یکی دنیا از دنائت مشتق است که دنیای دنی عبارت ازین است صیغه مؤنث
اسم تفضیل این ادنی آمده است یعنی دنی ترین ادنی بمقابله اعلی است و صیغه مونث اسم تفضیل یا
دُنیا است بالف مقصوره املای این همین است بالف دراز کشیده هم دنیا در رسم خط کلام الله
آمده است پس معایب همین دنیای دنی عقلاً و نقلاً و صراحتهً در قرآن و حدیث ظاهر و باهر است که اندکی
از آن بالا در نظم و نثر مرقوم شد و صریح تر بخط ظاهر نمایان هر کس را بقدر حال خودش به تجربه و معاینه در آمده
که محتاج بیان نبوده است دوم دنیا از دنو مشتق است دنو بمعنی نزدیک کننده است یعنی نزدیک
کننده بخدا این را هم صیغه اسم تفضیل بلفظ ادنی آمده است که میفرماید فکان قاب قوسین
او ادنی و هم این را صیغه تانیث اسم تفضیل دُنیٰ آمده است املای رسم خط اینهم بالف دراز کشیده صورت
دنیا روا تواند بود پس این دنیای دنو که نزدیک کننده بخدا است محض دنی نیست آن همه صفات دنیا
که در قرآن و حدیث است منسوب بهمین دنیای دنو است و آنچه از معایب دنیا در قرآن و حدیث وارد است
منسوب بدنیای دنی است که از دنائت مشتق است چنانکه بالا گذشت اکنون نکته دیگر بالاتر ازینهم
باید شنید که همین عالم ظاهر دنیا را بلفظ کنز مخفی بحدیث قدسی تعبیر میفرماید که کنت کنزاً مخفیاً
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق پس جانب چنین سر محض عیوب مجسم بی ثبات فانی خواب و خیال غفلت محض نسبت
کنز مخفی چگونه زیبا تواند بود آیا درین چه نکته و چه سر است زیرا که شان کنز مخفی چنان است که همه خیر و
بجمیع وجوه نیکوتر باشد فکیف کان کذا باری از خلقت این چنین سر محض آن کنز مخفی کجا و چگونه
ظاهر شد که فساد آتش در تمام عالم کون و فساد ظاهر و باهر است که ظهر الفساد فی البر والبحر
بما کسبت ایدی الناس عبارت ازین است پس در چنین فساد ظاهر آن کنز مخفی کجا ظاهر شد

پسندیده

پرسیدای هوشمند جواب بگویم گر آید پسند، اکنون بگوش دل توان شنید که این عالم غفلت اگر
همه شر بودی آن گنج مخفی که همه خیر است هرگز ظاهر نشدی ظهور آن گنج مخفی محض بسبب شر و فساد
این عالم کون و فساد است اینجا که این نکته باریک شد شرح این بس نازک ضرور تر شد
فاستمع و تنبه ای عزیز دریاب و همه گوش باش این آن راز است که ملایک هم در تفحص این حیران و
استکشاف این حیران ماندند و از جناب باری تعالی عز اسمه پرسیدند در جواب انی اعلم شنیدند که لا علم
لنا گفتند که آخر کار این راز حکمت الهی از خلقت این عالم غفلت خود بخود ظاهر شد نمی دانی که هرگاه
مشیت ایزدی بخلقت آدم علیه السلام اقتضا نمود و بفرشتگان خطاب شد که خلیفه بر روی زمین
پیدا میکنیم کما قال عز و جل اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة
فرشتگان بالاتفاق گفتند که آیا پیدا خواهی کرد بر روی زمین همچو کسان را که فساد و خونریزی ها بر زمین برپا
کنند کما قال عز و جل اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح
بحمدک و نقدس لک یعنی ما همه ملایک تسبیح و تحمید و تقدیس تو میکنیم و بنی آدم
فسق و فجور و فسادات و خونریزیها خواهند کرد کما ظاهر و الحق که ملایک از ازل معصوم و بری از
گناه سرشته اند لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون وصف و حال آنهاست
بخلاف این نوع بشر که همه گناه مجسم مرکب خطا و در این عالم غفلت مبتلا فکیف لا که کلا ان
الانسان لیطغی بیان حال اوست پس ملایک را بجواب قول آنها از سر این نکته سربسته ارشاد شد
که در پیدا کردن این خلقت انسانی که سرمایه معصیت و طغیانی است چه حکمت و چه مصلحت یزدانی است
بلکه همین قدر مجمل ارشاد شد که انی اعلم ما لا تعلمون یعنی ما میدانیم آنچه شما نمیدانید
و آخر کار خود ظاهر که آنچه معاصی و طغیان و نافرمانیها و خونریزیها و فسادات از نوع بشر بروی
زمین واقع شدند و میشوند محتاج بیان نبوده است که ظهر الفساد فی البر و البحر

بِمَا كَسَبَتْ اَیْدِی النَّاسِ عبارت از نیست آخر کار آنچه فرشتگان روز ازل میگفتند همان ظاهر شد
که خود او تعالی سبحانه شکایات طغیان و معاصی بنی آدم میفرماید که اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ
وَاِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی ۱ پس مفهوم سر نکته انی اعلم معلوم نشد و گفته فرشتگان
درست برآمد و طرهٔ بالاتر اینکه چنان ملایک معصوم بگناهان ابای سجده همچو گناه مجسم حکم
فرمود و چه حکم که استاد الملایک را بعد که عمد روانکار نیز جهنم راند که مردود و ملعون ابد گردید پس
سر این نکته باریک که از پیدا کردن این خلقت عالم بچنان شرور و مفاسد آنچه درین کنز مخفی
مخفی است البته فهمیدنی و دانستنی است که سراسری نبوده است بعد ازین فایدهٔ عظیم که درین
غفلت هیچ مستتر است ان شاء الله بقدر مساعدت وقت و تقاضای زمانه خواهد شد آمدم
بر بیان جان سخن جان من گوش جان بجانب من + پس بدان این کنز مخفی مخفی کمالات
که عمده ترین از صفات ذات کبریا عز اسمه و جل شانه شان توابی و غفاری است که توبه پذیرفتن گناه
بخشیدن عبارت از این است هرگاه همه ملایک قطعاً معصوم از گناه پیدا کرده شدند باز
این عالم و آدم را باین شرور و مفاسد و غفلت و گناه مرکب بخطا و نسیان اگر پیدا نمیفرمود
ما ظهور شان توابی و غفاری که مراد از کنز مخفی همین است چگونه صورت می بست پس آن
کنز مخفی همین شان غفاری و توابی است که ظهور آن موقوف بر پیدایش چنین عالم غفلت
مایه شرور و مفاسد است از مولانا مغربی علیه الرحمة ۵ وجود من همه از نور
تو روشن است فما ظهرت فلولای لم تکن لولا ۵ چنان بگذشت عصیانم ز حد بیش
که نازد مغفرت بر وسعت خویش + اینقدر بحر رحمت است بس + که چو من بیگنه پر امید است
ازینجا است که گفته شد ۵ چو محض از پی اظهار شان غفاری + برای جرم و گنه خلقت بشر باشد
بهر قدر که گناهان من زیاده تر اند ظهور مغفرتش هم زیاده تر باشد + چو بی گناه شد اظهار

مغفرت موقوف ٭ ضرورت که سوی توبه هم نظر باشد ٭ وگرنه توبه کنم مغفرت نهان

ماند ٭ ز خلقتم همه مقصود مستتر باشد ٭ همین نه مغفرتش بلکه شان توابی ٭ ز ترک توبه

باخفا تمامتر باشد ٭ نشد چو علت غائی ز خلقتم حاصل ٭ بنار سوختن من ضرورتر باشد ٭

کسیکه بهر گناهان توبه پیدا شد ٭ گناه میکند از توبه بیخبر باشد ٭ چنان کسی چو بد فرخ

رود بجای خود است ٭ سوای نار جهنم کجا مفر باشد ٭ پس ای ظهیر نکردی گر از گنه

توبه ٭ بجا است جای تو گر آتش سقر باشد ٭ چون این مضمون وسعت دریای

مغفرت بسبطی تمام میخواهد دعنان شبدیز قلم در همچو مواقع باختیار خود نمیماند لاجرم در کتاب

ظهیر الایمان فی ظهیر الاسلام و مرافعه قضا و قدر و اسرار حکمت بقدر ضرورت مقامات امداد روح الارواح

از صفت این کنز مخفی شرح داده شد اینجا هم که همین بیان همین مقام است البته بقدر

ضرورت مقام مهمل نباید گذاشت که سوای انکشاف سر نکته کنز مخفی مفهوم معنی انی اعلم ...

نیز در ضمن این دانستنی و فهمیدنی است که ملایک معصوم از گناه را برای سجده چنین گناه

مجسم حکم فرمودن چه حکمت دارد این سر نکته باریک که ملایک را هم ازین خبر نکرده اند

البته فهمیدنی و بدل داشتنی و یاد گرفتنی است ازینجا است که بصورت موزون بر خاطر

ریختند تا بحافظه نزدیکتر باشد قطعه در بیان سر نکته کنز مخفی و مفهوم معنی انی

اعلم ما لا تعلمون ؎ چو محض بهر عبادت و ذکر و طاعت خویش ٭ ز خلق ما همه بودی

خدای را مقصود ٭ فرشته سیرت و بی عیب بی شکم بی نفس ٭ نفوس قدسیه معصوم

خلق میفرمود ٭ نه همچو نفس که اماره است خود بالسوء ٭ دگر تسلط ابلیس هم بر آن

افزود ٭ چو نفس داده و محکوم نفس هم کرده است ٭ امور خیر ز محکوم نفس شد مفقود

٭ چگونه دفع شر نفس نشد گنه تو از نیست ٭ نخوانده توبه قرآن حکایت داود ٭ خود سر

برای گنه خلق کرد گندم را + خودش بنای گنه در بهشت خلق نمود + خود آفرید تقاضای
خوردنش در دل + که ز نعمتش ز هر مگر نعمت بهشت افزود + نه منع کرد ز خوردن قرب
منع نمود + اشارتی است ز لا تقربا براین موجود + نمود نفس مسلط حریص ممنوعات
چه اهتمام بهر گناه ما فرمود + ازین صریح عیان شد که نوع انسان را + صریح بهر گنه گر خلق
کرد رب ودود + وگرنه بهر عبادت ملک چه کم بودند + نفوس قدسیه هر وقت در
قیام و قعود + چه حکمت است درین آن حکیم مطلق را + که این قدر پی عصیان ما اهتمام
نمود + بدین شرور چرا او بر ملک ترجیح + چرا ملایکه بردند جمله سر بسجود + که خود تسبیح
کنند و هم نقدس لک + ز انی اعلم آخر که مراد چه بود + خودش نشان ملایک بگفت لا یعصون
بود وجود گنه از فرشتگان مفقود + چو فعل شان همه ما یؤمرون بود تمام + چرا امتثال
او امر همه سد بوجود + پس این چنین همه شر را این چنین همه خیر + چرا چنین شرف آمد که به
حکم سجده نمود **جواب** بجا سوال نمودی جواب هم بشنو + بجا است شبه که بر
بهانه ها نرسد یافت در ورود + بدانکه فعل حکیم است عین حکمت محض + بجرم و معصیتم حکمتی بود موجود
اگر چون فرشته گنه گر نکردمی من هم + صفات مغفرت و عفو او نهان میبود + تمام رحمت
و غفران و شان توابی + که هست عمده ترین صفات آن معبود + چه کار آمدی آخر
کجا شدی همه صرف + چو من گناه نمیکردم او چه می بخشود + رسول گفت شما گر
گنه نمیکردید + دگر سوای شما خلقت آمدی بوجود + که او گناه نمودی و میشدی همه عفو
بدین نمط صفت عفو جلوه منفرمود + ز ترمذی و نسائی و مسلم و احمد + به حصن حصین
صاف واضح و مشهود + بیک مقام لم تذنبوا لجاء الله دگر صریح لا [illegible]
اشاره نمود + دگر چه این متواتر نصوص قطعیه + بود صریح بقرآن و هم خبر موجود

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده لو لم تخطئوا لجاء الله بقوم يخطئون ثم يستغفرون فيغفر لهم رواه الاحمد وابو يعلى

ايضا والذي نفسي بيده لو لم تذنبوا لذهب الله بكم ولجاء بقوم يذنبون ويستغفرون فيغفر لهم من استغفر الله غفر الله له فضله عليه

کہ نصوص قطعیہ ہم بوعدہ مغفرت بتواتر رسیدہ

ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما ط

بقیہ اشعار قطعہ نوشتہ است مد

مرا بر در الست * شدم بوعده رب غفور هم موعود * چنانکه بهر گنه خلق کرده است ا
برای مغفرتم کرد همچنان معبود * بشرط توبه مگر کرد مغفرت معهود * بفوت شرط تو مشروط
هم بود مفقود * هزار بار چو توبه کنی و هم شکنی * بروی تو نکند باب توبه را مسدود
ترا ز توبه هر بار عجز خواهد بود * چه جای عجز در آن بحر عفو رحمت جود * بعذر نفس ترا دادست
در گنه معذور * به ترک توبه مگر هیچ عذر تو نشود * چو هیچگونه ترا چاره از گنه نبود
مگر برای گنه توبه هم ضرور نمود * چنانکه اوی اظهار شان توابی * شود بآیه عصیان
ز توبه هات خوشنود * تو هم که بهر گناهان و توبه آمده * اگر گناه کنی توبه نیز باید زود
صریح ثم یتوبون من قریب بخوان * که از برای چو ما عاصیان خودش
فرمود * وگرنه توبه کنی مغفرت نهان ماند * ز خلقت تو نشد ظاهر آنچه مقصود بود
پس ای عزیز اگر در گنه شدی معذور * بترک توبه مگر عذر تو ندارد سود * ترا
که نفس جانی شر خفی بخشیدند * بر آن تسلط ابلیس دشمن مردود * نه بهر آنکه
تو خود را دهی بقهر آتش * بل آنچنین بود از خلق نفس بد مقصود * که تا جهاد

باین نفس شریر کنی + ملک چگونه توان اینچنین جهاد نمود + هر آنکه نفس بدارد جهاد
باکه کند + چگونه نفس کشی از ملک رسد بوجود **حکایت هاروت و ماروت**
که دو از ملایکه بودند بسکه عابدتر + ز شر نفس ببابل بچاه رفته فرود + ز نیکه بود
ز ادنی ترین نوع بشر + چو زهره بر فلک اینچنین نمود صعود + ازین مقام توان دید
فرق بینهما + چنان فرشته به ادنی بشر نه همسر بود + ملک تا نه همه عصمت کم از
بشر باشد + بدین شرف بشر شد فرشته را مسجود + ز انی اعلم بنگر همین مراد
بود + که همچو نفس کشی نیاید از ملک بوجود + غرض نفس کشی و توبه نوع بشر + فروتر از
ملک آمد چنانکه شد مسجود + دگرنه الجن از شر او معاذ الله + که هست در حق
انسان لربه لکنود + و ما اصابک من سیئة فمن نفسک + به شر نفس صریح است شاهد
مشهود + و ما ابرئ نفسی چو انبیا گفتند + ز شر او دگری کی بری تواند بود +
چو حفظ خود نتوانی ز شر او باری + هنوز بر تو در توبه هم نشد مسدود + بره ای مغفرت
در توبه واثق و منصوص + چه وعده هاست بقرآن هم خبر موجود + صدای عام چو
خود نبئ عبادی داد + علی العموم بود ظل رحمتش ممدود + برای حیله فقط توبه از تو
درکار است + که تا بهانه پی مغفرت تواند بود + بتخصیص که در باب توبه قطعه گم
ظهیر گفت بباید بگوش دل بشنود + بوزن قافیه هم چون برابر است باین + ازین بدان
که جای دگر تواند بود قطعه در باب توبه که انسان ز گناه معذورست آنکه در توبه معید نیست
تمام نعمت جنت مباح و هم حاصل + فقط ممانعت از بهر اکل گندم بود + نه از خلیفه حق
ضبط شد فکیف انا + که منهیات مهیا و بیشتر موجود + مباح کمتر و هم دسترس بدان
کمتر + معین نفس بسیار است دشمن مردود + علاوه نفس بود خود حریص ممنوعات

که آدمیم ز نسل همین پدر بوجود * وما ابرئ نفسی چو گفت یوسف مصر * چه جا که بنده نفس
از چنین پدر مولود * بدین وجوه که حفظ از گنه محال بود * سوای توبه چه امکان ازین تیغ اند بود *
چو در گناه به ارث پدر شدی مجبول * به توبه نیز طریق پدر توان پیمود * که چو کرد پدر ربنا
ظلمنا نیز * بگفته و ز سر صدق توبه هم نمود * تو هم اگر خلف الصدق بوده از وی *
بیار توبه و میراث او بگیر ز دود * نه اینکه نام پدر در گنه کنی بدنام * به ترک توبه شوی پیرو
عدوی حسود * بکن عمل چو پدر گر وراثتش خواهی * که بوده به هم الوارثون خود موعود
اگر فروخت بگندم بهشت را پدرت * بحکم تاب علیه خریده هم فرمود * فنسی داد گواه
بعذر نسیانش * ولم نجد له عزما ثبوتش افزود * مرا چه عذر که دانسته میکنم عصیان
بدون توبه به اباش کی شوم معدود * شد ابن نوح معاقب به لیس من اهلك
من این گنه کنم و اهل او توانم بود * مگر نه از پسران همین پدر بودند * که خالد هم نگرفتند در
مقام شهود * به بین بن پسر او که در تدارک آن * نخورد گندم و از نان جو غذا فرموده همان
بهشت که آنرا پدر بگندم داد * بجو خریده و بازش بدیگران بخشود * دم سوال چو انگشتری
دهد نماز * ده خلد برین بی سوال حکم درود * پس ای عزیز اگر حجت است نام پدر * خود
اینچنین پسر است از همین پدر مقصود * عجب که جرم پدر حیله گناه تو شد * به توبه اش نه نظر شد نه
اینچنین مولود * اگر باین خلف الصدق صادقی در حب * شدی تو وارث جنت منم ضمان
مخلود * وگر همین بنفاق است حب ظاهر تو * بآن فریق دگر فی السعیر باید بود * آدم سر
اصل سخن از اینجا توان دانست که آن کنز مخفی همین تجلیات توابی و غفاری و ستاری است که
ظهور آن موقوف بر گناه و توبه بوده است لهذا النفس شر محض را که اماره بالسوء است
پیدا فرموده تا ترغیب گناه کند مگر فقط بیچاره نفس را بمقابله روح که نفخت فیه من روحی نشان و است

چه با به وجه لا قیت بود که عالب آمده بحکم گناه میکنانید کارش از وسوسه بیش نبوده است که
یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ عبارت از ین است لاجرم یکی از اقویا او شاد الملایک
را که اصلش از جن بود به تقویت و معاونت نفس اماره مامور فرمود که نامش ابلیس است و
بحکم وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ بِصَوْتِكَ وَرَجِلِكَ الخ او را برین نفس اماره مسلط کرد
حکم اغوا داد که تصویر نقش تسلط او برین نفس اماره همراه دخل او برین نفس چنانکه هر کس را
بدیده ظاهر معاینه تواند شد در وقت و حالت خود از خامه این سینه نامه در کتاب
طهیر الایمان در منزل چهارم مقام دهم بلطف تمام بر آورده اند که بی تکلف هر کس بچشم
سر تواند دید المختصر این نفس سرکش هیچکس از انبیا را هم اختیاری نداده اند که وَمَا اُبَرِّئُ
نَفْسِی اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْٓءِ خود از زبان حضرت یوسف علیه السلام میفرماید
زمام اختیار این نفس سرکش خاص بدست خود داشت که با نبی حبیب خود صلی الله علیه وسلم
حکم میفرماید که قُلْ لَّاۤ اَمْلِكُ لِنَفْسِیْ نَفْعًا وَّلَا ضَرًّا اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ الخ پس اینهمه اهتمام گناه
ما مردم و پیدایش نفس اماره و آفرینش این تمام عالم دنیا بچنین شرور محض بنا بر اظهار همان
کنز مخفی است که مراد از ظهور شان توابی و غفاری و ستاری است فظهور همین صفت غفاری
ما به کمال معرفت اوست از اینجا مفهوم معنی این حدیث قدسی توان رسید که وارد است
كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِیًّا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ و اینکه اینهمه عالم را همه خراب غفلت
پیدا فرمود چنانکه بالا بوجوه موجه نشان داده شد هم از ین است که ما یه عذر گناه برای ما
عاصیان حیله نسیان برای قبول توبه ما گنهگاران مهیا باشد که بر حرکات و معاصی
عالم خواب سهو و نسیان مواخذه نباشد و ترکیب نوع بشر سهو و نسیان هم محض برای
همین حفظ ما تقدم است که افعال سهو و نسیان بلا عزم و اراده لایق معذور داشتن

میباشد ازینجا است که درازل هم همین عذر نسیان و نبودن عزم بالقصد حضرت ابوالبشر را معذور داشت تا برای توبه پذیری ما گنهکاران حجت باشد که میفرماید فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا الخ پس در هر کار خیر و شر نیت و اراده را مقدم داشته اند مثلاً کیسه زری از کسی گم شده بکدام مسکین محتاج بحکم تقدیر رسیده باشد آن صاحب زر را هیچگونه اجر و ثواب این عاید نمیتواند شد که این اتفاق به نیت و اراده او واقع نشده است همچنان اگر گناهی و عصیانی بلا اراده سهواً واقع شده باشد چگونه احتمال مواخذه خیال ارحم الراحمین خطاپوش عذر نیوش تواند بود که تصدیق تفتیش در همین عالم ظاهر بطور انموذج ملاحظه شود که یک قطره آب اگر بقصد و علم بشر از حلق فرو شد صوم نمی ماند و کفاره واجب می آید و بسهو و نسیان و لاعلمی اگر خوب بشکم سیر خورد و آشامد صوم بدستور است فافهم وتدبر که چه تقدم بالحفظ برای عذر پذیری ما گنهگاران مجسم قبل از وجود ما عاصیان تقدیم پذیرفته که همه عالم را خواب و غفلت پیدا کرد و نوع بشر را از سهو و نسیان ترکیب داد و بنای این عذر پذیری ها از ابتدا همین سهو و نسیانست که بالا مذکور شد فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا تا اینکه همین عذر نسیان بمفاد فَتَابَ عَلَيْهِ عذر توبه حضرت ابوالبشر پذیرفته همین معامله سنت الٰهی را برای ابنای او تا طلوع آفتاب از مغرب در توبه باز داشت علی العموم بوعده های موکد و متواتر موفق فرمود که صد بار اگر توبه شکستی باز آ تا اینکه از غایت کمال جوش شان توابی و غفاری برای مغفرت کبایر منصوصه هم حکم توبه و وعده مغفرت است و چه وعده که فقط بر عفو گناه اکتفا نیست بلکه در بدل سیئات حسنات را قایم میکند پس بهتر و خوشتر ازین کفر مخفی چه نعمت تواند بود و اطلاق لفظ کفر مخفی چه قدر برین صفت توابی و غفاری زیباتر است چنانکه آتش در سنگ مخفی است

که بدون تحریک چقماق توبه وندامت این آتش مخفی بر نمی آید که لعل از سنگ و خزانه از
زیر زمین بدون شکستن کافتن بر نمی آید آتش که نشانه قهر و عذاب ست از صدمه آهن
از سنگ بر می آید این گنج مخفی که محض نور و رحمت و مغفرت است به آب اشک توبه وندامت
آتش قهر را نشانیده نور افشانیها میکند که سوای توبه پذیری عفو و مغفرت تبدیل سیأت
را بحسنات هم میفرماید که میفرماید وَالَّذِیْنَ لَا یَدْعُوْنَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ وَلَا یَقْتُلُوْنَ
النَّفْسَ الَّتِیْ حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا یَزْنُوْنَ وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ یَلْقَ اَثَامًا یُّضٰعَفْ
لَهُ الْعَذَابُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَیَخْلُدْ فِیْهٖ مُهَانًا اِلَّا مَنْ تَابَ وَاٰمَنَ وَ
عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَاُولٰٓئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّاٰتِهِمْ حَسَنٰتٍ وَکَانَ
اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَاِنَّهٗ یَتُوْبُ اِلَی اللّٰهِ مَتَابًا ۵ و بالاتر ازینهمه کمال شان مغفرت و توابی
ازین آیه کریمه توان یافت که باعث توبه وایمان مایه مغفرت و رضوان شل وحشی نامی
گنهکار قاتل حضرت حمزه علیه السلام عم نامدار آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بوده ست
که شان نزول این آیه کریمه همین ست که میفرماید قُلْ یٰعِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا
عَلٰٓی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ
جَمِیْعًا اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ ۵ آخر کار بهمین توبه وایمان دین عالم ظاهر
چنان اثر قبول توبظاهر شد که همین وحشی در زمانه خلافت حضرت صدیق خلیفه اول رضی
الله عنه بو مسیلمه کذاب را که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ الله دعوی نبوت کرده بود
همان حربه بیجان کشت که حکایت او معروف و در کتب سیر مذکور است پس این
ثمره یکیست توبه است که با محو گناه عظیم و چه گناه که قتل نفس و چه نفس که عم مهربان رسول

خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین کافرمانش را بشرف اسلام وقبول توبہ بانیمقام رسانید
تکلیف کہ مومن مسلم ہمین کہ بہ ندامت گناہان گذشتہ مضمون انابت بر دلش غالب
آمد و اشک ندامت از چشمش فرو ریخت آن دریای رحمت کنز مخفی کہ مراد از شان غفاری
است خود بخود جوش میزند چنانکہ بالا مذکور است از ہمین مقام سعدی علیہ الرحمہ در دیباچہ
گلستان از حدیث قدسی بشارت میدہد یا ملائکتی لقد استحییت من عبدی
فلیس لہ رب غیری فقد غفرت لہ کہ گفتہ شدہ ع چو مومن ہر کہ دارد
گنہ بیشمار * بگرید چو در درگہش زار زار * کند شرم از جرمش آمرزگار * کرم بین و لطف
خداوندگار * گنہ بندہ کرد است و او شرمسار * فایدہ اینکہ اندکی از مصلحت و حکمت
عالم غفلت و ترکیب نوع بشر بسہو و نسیان بیان کردہ شد کہ بر سبیل سخن ذکر فواید
توبہ و استغفار و ثمرات آن بمضامین ترغیب تام و تحریص عام بقدر ضرورت مقام
در جولانی خامہ سکجرام بار تمام رسید مگر جان سخن ہمین است کہ ہمچو مضامین ترغیبات
توبہ و فواید و ثمرات توبہ زیادہ ازین دفتر دفتر در کتب مبسوطہ اخلاق و قرآن و حدیث
بہ بسط تمام مذکور است مگر گفتن و نوشتن و از کتب مبسوطہ نقل بیان کردن
سہل است و کردن مشکل بہر کس کہ افتادہ است میداند کہ ہرگاہ این نفس سرکش را
از ایام نادانی و شورش جوانی کہ با دولت اقتدار و حکومت جمع باشد عادت معاصی خصوصاً
بتقاضای نفس شہوانی جبلی بمنزلہ طبیعت ثانی شدہ چنان گناہ عظیم بر دل سہل شود و باز
آنرا الطمع بہشت و خوف دوزخ و ترغیب توبہ بہ ترک دادن بامکان نفس بشری نمی باشد کہ
در چنین حال ہمچو ایام حال طبایع چنان میباشد کہ حالہ گفتہ شدہ ع باغ و بہار و مطرب و ساقی
و ماہ و جام * گر توبہ نشکند چہ کند در چنین مقام * علی ہذا کہ در وقت و حالت خود انتباہ میآید

بیت خزان رخت از چمن بربست و بلبل نماند زار ناله • معاشر دارای تاریخ کنایا مهها

و هم از همین جا بتقاضای وقت حسب حال است که بیت اگر ظریفی آید قوم من شنیده ب

همچو شیخ • توبه شکستن روا باشد بایام بهار • و هم آنجا بجواب جامع وقت است که بیت

ول تو چون آل من گر نه جائی مبتلا باشد • در هیصورت تحکم هر چه فرمائی روا باشد • انکه

حسب حال و قال خود است باری هر نفس بشر را حتی قدر حال همین حال است که در ایام جوانی

چنانکه افتد دانی بیت در دل هوس گناه و بر لب توبه • زین توبه با صواب یارب توبه • علی هذا

خود ظاهر کند چنین وقت و حال که در ایام طفلی و جوانی با دولت و حکومت هم جمع باشد خیال توبه

و سخن ناصح را چه مجال و گنجایش می باشد تا آنکه مرتبه از پند و نصایح گذشته نوبت بقید و

بند و بستن دست و پای خود رسید حتی که پادشاه وقت و دستور عهد همه تن بر همین کار مصروف

شدند که آن کس را به تحکم و بند ابیر از مقام شورش باز کشند مگر چه میشود که بیت نه عزیمت اثر

کند نه علاج • پس در چنین حال کلمات نصایح و ترغیب توبه را چه تاثیر می باشد که مرض از دوا

می افزاید اگر گاهی بیمن صحبت روح مجو چنین مضمون بر نفس کارگر دد که در همان حال حسب

حال سرزد بیت از قضای جمله حاجت راحت افزاید کمال • ور قضای حاجت امّاره

افزاید ملال • این ملال است اندر ان حالت که باشد از جلال • ور نه اینجا دلست خواری ضرر

انجا و بال • ملاحظه بود که چنین مضمون حالیه چه قدر واقعی و بجا و پر تاثیر است مگر گاه

که بر وقت ورود همچو مضامین ندامتی بر طبیعت غالب آمد و دل بجانب توبه مایل هم باشد

فوراً نفس و شیطان کار خود میکند که اگر انوقت توبه کردم که وقت ندامت و انابت است

باز اگر نفس را ترک این عادت قادر نیافتم و خیال بر دل گذرانیدم که چرا توبه کردم و

واز توبه خود حسرت کردم خود ظاهر که فقط همچو اندیشه و حسرت بجا خطور کردن بکار توبه شکنی

میکند فکیف که آهسته آهسته چنین اندیشه و حسرت را فوت شد نفس و شیطان که دو دشمن
بکار خود است کار خود کرد تا آخر کار نوبت توبه شکنی رسانید و گناه توبه شکنی بر اصل گناه که از آن
توبه کرده ام غالب تر می نشیند لاجرم توبه نباید کرد تا نوبت بگناه عظیم توبه شکنی نرسد پس این همه
خیالات که نفس و شیطان از بیشتر کار خود میکنند نوبت توبه رسیدن نمی دهند و اگر رسید
مضامین توبه شکنی ها بر خاطر می آرید که او غفور الرحیم و تواب است غافر الذنب و قابل التوب
شان کلام اوست ؎ صد بار اگر توبه شکستی باز آ * پس همچو وساوس شیطانی در زمانیکه نفس
طالب تقاضای نفسانی غالب باشد کی مضامین توبه و انابت را بر دل جا کردن میدهند
خصوصاً در حالیکه با ایام جوانی دولت و کامرانی هم جمع باشند زیرا که حضرت شکم بدولت متحاجی
و تهیدستی خود تعلیم پذیر میشود لیکن همه امراض فسادات گندم بسبب پر شدن شکم پیدا میشوند که عشق
مجازی هم بدولت همین گندم یکی از امراض پری شکم است که صاحب حال میفرماید ؎
عشق آن نبود که در مردم بود * این فساد خوردن گندم بود * چنانکه مرض این عشق مجازی
از خوردن گندم و پری شکم متعارف است همچنان بمقابله این عشق حقیقی از نخوردن و
ترک گندم و خلو شکم بشرط صبر و تحمل پیدا میشود که گفته شده ؎ باعث عشق مجازی و حقیقی
گندم است * یک ز خوردن دیگر ناخوردن عیان در مردم است * پس این نخوردن و ترک
گندم با وجود مهیا و حاصل بودن اگر بقصد تارک باشد برای عشق حقیقی معتبر است و اگر بخلاف این
متروکی گندم است نامعتبر بوده است که عصمت بی بی بیچادری است که گفته شده ؎
بتر ز فقر هیچ نبود است و دلتی * بدتر ز فقر هیچ نباشد مذلتی * گر تارک است مظهر الفقر
فخری است * متروک روسیاهی دارین و ذلتی * پس کار نفس و شیطان خصوصاً در
عالم جوانی و شکم سیری اینست که هیچگونه مضمون توبه و انابت را بر دلها رندانه دخل

نمید هندوستان توبه آنست که هیچ حسنات و عبادات و ریاضات و مجاهدات را بدون
توبه بار قبول نیست دل که خانه عبادت است تا که این خانه را آب توبه و انابت شسته
نشود طاهر نکنند اگر عبادت کنند چه کار میگشاید که اگر پرهیز نکنند هیچ دوا سودمند نیست در
در صورت پرهیز درست شد دوا هم حاجت نیست که همین غذا دوا است مثالش
بدین مضمون بخوردن توان فهمید که گفته شد قطعه در باب توبه فتد بچاه اگر موش
و هم در و میرد * برآورند و کشند آب هم بدان مقدار * وگرنه موش برآرند جمله آب کشند
نه آب چاه گهی پاک میشود زنهار * پس ای عزیز نکردی گر از گنه توبه * چگونه پاک شوی
از عبادت بسیار * همین عبادت مکتوبه کافی است ترا * به تو توبه گر از قعر دل کشی زار
که خلط فاسده در معده چون فتور کند * غذا شود همان مستحیل آخر کار * ز تنقیه چو بدر کرده ساختی
پرهیز * همین غذاست دوا بهر صحت بیمار * چون درستی و پذیرائی و اعتبار همه عبادات موقوف
بر توبه است و موانع توبه چنانکه بالا مرقوم شد ظاهر و باهر اند سوای آن همه موانع که ذکر
شد مانع دیگر از سالکان دین بالاتفاق اند که مولانا حکیم سنائی خراسانی در کتاب گلستان ارم
میفرمایند ~ هست مردی ز راه صدق یقین * نقلی از سالکان شارع دین * که سه غصه
هلاک مرد بود * هر یکی مرد ره نورد بود * اولا ترک توبه بنده * به امید حیات پاینده * دوم
ترک توبه از غفلت * به تمنای وسعت رحمت * امر سوم گناه کردن * که یکی رفتن توبه هم
کرد * پس چون معلوم شد موانع توبه خصوصاً در عالم جوانی چنانچه می شد که یاد گ
تصور و حسرت قلبی که چرا توبه کردم بنای توبه باطل میشود که خوف مواخذه و محاسبه
بدان تصور قلبی یقینی منصوص است که میفرماید وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْٓ اَنْفُسِکُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ
یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

پس چون حال اینست با نچه تدبیر و چه چاره و چگونه مضمون توبه بر قلوب بیچارگان جاهل خیابان
و دنت غالب تواند نشست از ینجاست که کسی با همین مطالعه مادت دراز با روح و نفس مانند
که کتابی مبسوط بهمین مناظره و محاکمه روح با نفس ترتیب یافت که با معنی مرافعه قضا و قدر است
و کار بجائی رسید تا اینکه آخر کار رد او بری مرافعه خاص احکم الحاکمین نوبت رسید و عقل هم بجانب
نفس بسیار گردید و روح را هم بمقابله نفس مجال سخن تنگ شد قریب شد که نفس اماره
بر روح غالب آید که عاقبت کار تائید غیبی بمفاد الا ما رحم ربی بامداد روح برخاست و مفهوم
معنی لیس لک علیهم سلطان هویدا شد و از مسند شریعت حکم قول فیصل باصلاح ذات البین به تبعیت
روح اجرا یافت که لطف اینهمه مضامین روحانی بملاحظه کتاب مذکور بر دلها کار میکند ٥
من اراد الاطلاع علیه فلیرجع الیه چون مضامین رساله محاسبة النفس و معالجة النفس
هم از ضمیمه همان کتاب مرافعه قضا و قدر بانضمام بعد گرد بطبع در آمده است غالب که از ملاحظه
همانها ان که اهل همچو مضامین روحانی بوده اند معطل نمانده باشند البته دیدنی و فهمیدنی
و فهمیدنی و دل نهادنی بلکه دل دادنی است پس مضمون قطع عذر نفس و مستعد و راضی
شدن خیابان نفس سرکش بر توبه و انابت و قائم و مستقیم بودنش بر التزام توبه که تصور توبه شکنی
بدل غالب نشود و بنای توبه را بر دل باطل نکند بدون انهماک در آمدن مضامین
آن کتاب از این تحریر عجاله سرسری که مخصوص در بیان اسرار غفلت است بدل کار
نمیکند و سر این نکته تا از فرق بیان مفهوم معنی تب علی و اتوب الیه در نیابد بدل نمیکنشاید
با فتتاح این عقده اهم که از مدت بدل گره بود کتابی جداگانه انجام این سنه مهبر آورده اند
که مظهر الاسلام نام تاریخی اوست پس اولا صورت غسل طهارت باطن و معنی معنیه
آن که در همان کتاب مرقوم است دانستن مقدم است تا خود بخود صورت انابت د

التزام توبه ببرکت آن دعا بر دل قوی شود و کار بر دل آسان گردد و این مثنوی در مناجات حالیه هم از وست اگر نظر بمعنی خوانده شود بحالیکه بی اثر نباشد و بر دلها کار کند که در مقام مناجات نظر بر معنی مقدم است مناجات حالیه این است فافهم و تدبر که حسب حال همه گنهگاران است ❁ آن کریمی که گفته ربی * سبقت رحمتی علی غضبی * منکه مشرک نیم توی غفار * گر ببخشی مرا بروز شمار * چه تعجب ز شان غفاری * گر ندانیست سخت شواری * که چو بینم مراسم از حد بیش * باز یاد آورم معاصی خویش * در مقامیکه غم محال بود * زین ندامت چگونه حال بود * پیش جنت وبال خواهد بود * چه قدر انفعال خواهد بود * انکه در حال مغفرت حال است * در بود عکس این چه احوال است * بی عمل تکیه بر کریم بجاست * لا تقنطوا از این ایما است * گرچه باران بود موثرتر * دانه افگنده نیست ثمر * مگر مزرع عاقبت بود دنیا * گر نه کارم چه بخورم آنجا * لاجرم هست ناگزیر همین * که همین جا شود تدارک این * آن کنم کاندرین عالم * که نه حسرت بود در آن عالم * آه انیم که اختیاری نیست * نشد نش جز بفضل باری نیست * ایکه نفس من است در دستت * همه جان و تن است در دستت * گر چه حکم تو جاهدوا فینا است * لیک سعیم بقول توفیقی الله است * نکنی تا به بندگیت قبول * چه برآید ازین ظلوم وجهول * میکنم هرچه آیدم از دست * از تو خشیم لنهدینهم هست * کن عطا چشم دیدن خویشت * که نه فردا فرد شود پیشت * فرض کردم که ذلت خواهی * همه پوشی بشان ستاری * لیک دانم بیقین که میدانی * چه کنم آه زین پشیمانی * منکه مجبورم و توی مختار * بس ز دستم خیال نگهی کار * کز ندامت خجل شوم فردا * پیش تو منفعل شوم فردا * این ندامت اگر کشم امروز * به که فردا کشم بحسرت و سوز * بس ندامت که هست حصه من * بهمین جا ببخش رب زمن * کز انابت بتوبه رو آرم

آب از اشک خود بجو آرم * این ندامت اگر دهی فردا * بچه کار آیدم تو خود فرما
چون نماند استطاعت عصیان * نه به تن ماند طاقت عصیان * در چنین حال توبه و قسمت
که ز بیچارگی است این عصمت * نه غضب ست این غضب که مهدا * نکنم توبه آه و او یلا
باز امید عفو هم ز گناه * چه حماقت بود معاذ الله * منکه تخم بدی همی کارم
بر نیکی چگونه بردارم * ای که توفیق توبه هم از تست * بی تو آید ز من چگونه درست
من ضعیفم ز نفس خود مغلوب * ضعف الطالب است و المطلوب * منکه مجبورم اختیار تراست
نفعل الله ما یشاء گواست * فعل هم از تو اجر هم از تو * عفو هم از تو زجر هم از تو
عمل و توبه را بده توفیق * بنما بعد ازین ره تحقیق * خود عمل کن ز دست من آید
خود کن آن روز از جزا فیروز * من سوالی که کرده ام از تو * آنهم از تو قبول هم از تو
هَب لَنا مِن لَدُنکَ ربنا وهّاب تُب علینا فانک انت التواب الرحیم پس همچو مناجات بطلب
توفیق توبه از تواب الرحیم است و لفظ تُب علینا همین معنی دارد که بدون توفیق او و باراده
و اختیار خود توبه درست نمی آید بخلاف لفظ اتوب علیه که باراده و قصد از جانب متکلم است
شرح این معنی بسط دراز است که کتابی جداگانه درین باب خاص از خامه این سیه نامه
بر آورده اند که ظهیر الاسلام نام دارد ذکرش بالا گذشت فلینظر ثمه اینجا که سخن از بیان غفلت شهر
میرود که افتاد سخن توبه افتاد آنهم که امر اهم بود مهمل گذاشتنی نبود لاجرم بقدر ضرورت
بمقام عنان خامه کشیده ام اکنون که سخن بر اصل سخن رسید باید شنید که چون خوب دانسته
شد که این عالم محض خواب است و صفت خواب بینان است که آنچه در حالت خواب خود را
مرتکب معاصی از قبیل زنا و سرقه و فسق و فجور و قتل نفس دیگر بار بیند مشاهده کند بعد بیداری
هیچ در شرع ازو مواخذه نبوده است و حدود و قصاص شرعی برو لازم نمی آید بخلاف

این اگر حسنات و عبادات را مثل ادای نماز با رکان درست یا ادای حج بشرایطها
یا زیارات عتبات عالیات یا بشارت رویای آنسرور کاینات صلی الله علیه وسلم و عالم
رویا مشاهده کند تا ثوابات و برکات و ثمرات و تعبیرات نیک آن بی شبه بعد بیداری
هم عاید حال بودن مسلم است خصوصاً رویت آنحضرت صلی الله وسلم بالاتفاق است
که فایده زیارت فی الحیات می بخشد که در خبر است مَن زَارَنِی فِی المَنَامِ کَمَن
زَارَنِی فِی الحَیَاتِ پس همین معامله و مآل کار تمام حسنات و سیئات و عبادات
که درین عالم غفلت در دنیا واقع میشوند در آن عالم بیداری تصور توان کرد که حسنات
وعده های اجر و ثواب موکد و متواتر منصوص موعود اند و در سیئات عفو و اغماض و گذر
و وعید اند نه وعده چنانکه گناهان عالم خواب را در این دنیا بعد بیداری در شرع مواخذه نبوده است
همچنان در آن عالم بیداری هیچ گناهان این عالم غفلت را بعذر سهو و غفلت و نسیان کمتر
مواخذه و اکثر در گذر و اغماض و عفو و غفران است که آنجا وعده و اینجا وعید است
و فرق میان وعده و وعید خود معلوم است که وفای وعده بالضرور مسلم و یقینی است
و در وعید تخویف است که وفایش مسلم نبوده است که در صورت توبه همه عفو و چه عفو که
همه سیئات مبدل بحسنات میشوند که آیه قرانی بدین بشارت بالا مرقوم است پس
این جلوه همان شان غفاری و توابی است که کنز مخفی عبارت از همین ست بمطابقت
همین نظیر درین خوابهای عالم غفلت هم همین معامله میرود که عبادات درست این رویاهای
خوابهای دنیا را نتیجه و ثمره و تعبیر نیک در بیداری درین دنیا حاصل ست و سیئات
خوابها هیچ مواخذه و قصاص در دنیا نبوده است که بعذر خواب غفلت در صورت توبه
معذور میدارند چنانکه آدم علیه السلام را هر چند بعذر سهو و نسیان معذور داشتند که

فنسی ولم نجد له عزما عبارت از آنست گر توبه هم مقدم بوده است که فتاب علیه
اشارت بآنست پس شان آن کنز مخفی توان دید که در خطیات این عالم خواب بعض غفلت و
نسیان معذور و معاف داشته اند و در حسنات و عبادات از اجر و ثواب محروم نداشته اند
و بهمین مصلحت و حکمت این دنیا عالم خواب ایست سراسر غفلت آفریده اند تا گنهگاران عالم غفلت
را حجت عذر و نسیان مهیا باشد و آنطرف برای اظهار کنز مخفی که عبارت از شان توابی
و غفاری است حیله پیدا شود علاوه خود ظاهر و منصوص است که هر حسنه و خیر که در عالم
ظاهر از دست انسان ظاهر می شود همه از وست که میفرماید ما اصابک من حسنة فمن
الله بقول سعدی ع گر از وی نه توفیق خیری رسد کی از بنده خیری بغیری رسد
بمقابله این هر سیئه که از نفس بشر بظهور میرسد خود ظاهر است که از شر نفس بشر است
که مرکب بشر است کما نص علیه النقل و ما اصابک من سیئة فمن نفسک پس در نصوصیت
حکم عدل و انصاف چنین است که برای اعمال حسنه مرا اجر و جزا نباشد که فعل من
نیست بلکه فعل اوست و برای سیئات بالضرور مرا سزا و تعذیر باشد که از نفس است
مگر این محض بمصلحت اظهار همین کنز مخفی است که بجای عدل و انصاف فضل و عطاف
را کار میفرماید که گفته شد ع بدی من میکنم آنرا فقط از توبه می بخشی نکوئی خود میکنی اجرش
بمن و چند سود است که کجا عدل است و فضل و رحم و حلم و رافت محض است
همین لطف و کرم نهایت مرا گستاخ فرموده است لاجرم خیالم که درین عالم مثال انحیا
بدیدن خوابهای مکروه و معیوب و متوحش و کبایر مردمان زمانه بصدقه و خیرات
و توبه و استغفار تلافی نحوست خواب تعبیر میکنند همچنان است که با همه کبایر و
معاصی بعد توبه ازین جهان رفتن شمرده کرده اند که تلافی تمام معاصی و کبایر بعبادت

این عالم خواب میکند که بمنزلهٔ صدقه و خیرات اصلاح خوابهای کرده مینماید از اینجاست
که فضایل و مرتبه و فواید توبه و استغفار اندکی از بسیار بالا بیان کرده شد و طریق
آن انچه بتلقای غیبی بامتحان خود رسید در همان کتاب مظهر الاسلام که ذکرش بالا
گذشت از خامه گذشت که التائب من الذنب کمن لا ذنب له چون بمفاد نفط محبت
کمال محبتش باظهار کنز مخفی تقاضا نمود تا سبب برای اظهارش درکار شد که ضرورت
برای اظهار آن باشد زیرا که لذت طعام در گرسنگی و لطف آب سرد و شیرین در
تشنگی است لهذا پیدا کردن این عالم غفلت و نفس بشر و شیطان بچنین شر و فسادات
که ظاهر است ضرور افتاد تا هر قدر که شدت تقاضای جوع و عطش زیاده تر است لذت
آب سرد و طعام لذیذ هم زیاده تر است چون درین تلذذ و حظوظ نفسانی فسادات
بسیار است که فساد گندم عبارت ازین است پس ایجاد فسادات غذا که هرگونه
علت امراض جسمانی است برای اصلاح و علاج این هرگونه ادویات از نباتات و
جمادات و معدنیات پیدا کرد و برای آنهمه امراض روحانی که درین عالم خواب از نفس
و شیطان تولد میکنند فقط یک دوای کامل و جزو مفرد و فرد واحد است کافی و
وافی نمود که نامش توبه است اندکی از صفت توبه که بالا گذشت نکته دگر از تاثیرات
که انوقت بر دل وارد شد نیز شنیدنی دارد که هر دعا و دوا را در صورت استعمال و تعمیل
اثرش و فایده اش مترتب میشود تجلاف این جزو واحد که تاثیر این بر تمام امراض مهلکه
روحانی و شرور نفسانی و فسادات شیطانی قبل از استعمال بمجرد قصد و اراده همین
که نیت توبه در دل گذراند بگوش دل شنیدنی و دل نهادنی بلکه دل دادنی است
فایده یکی از تاثیرات توبه که فقط بر نیت و اراده توبه مترتب میشود اینست که حدیث

صحیح بخاری و مسلم در کتاب مشارق الانوار مسلم الثبوت است که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم میفرماید که شخصی ابو سعید نامی در زمانه یکی از انبیای سابق بود نود و نه ۹۹
کس را بیگناه قتل کرده بر گناهان خود نادم شده با اراده توبه پیش اعلم اهل زمین رفت او
بجانب راهب آن زمانه رهبری کرد آن قاتل پیش راهب رفته حال قتل نود و نه
کس وانمود گفت که توبه من قبول است یا نه راهب گفت که قبول نتواند بود آن خونی
قاتل را تاب ضبط نیامد فوراً راهب را قتل نمود که همگی مع این راهب صد کس را بیگناه
کشت ای ظهیر در نتیجه مقام سراسری نباید گذشت دریاب که این زاهد راهب وقت
با همه زهد و رهبانیت و تقوی و طهارت که راهب وقت بود محض بجرم همین یکحرف
که در قبول توبه چنین جرایم سنگین واجب القصاص که حقوق عباد و خون های ناحق بودند
استبعاد کرده بود فوراً بقتل رسید ازینجا بمرتبه شان توابی و غفاری توان رسید که در
چنین وعده شبه و تردد کردن چه ثمره دارد الحکایت که آن قاتل خونی پیش راهب
دگر رفته پرسید که با اینهمه جرایم امید توبه پذیری بوده است یا نه گفت نعم یعنی بلی بوده
است ع این درگه ما درگه نومیدی نیست * صد بار اگر توبه شکستی باز آ تا آنکه
رهبری کرد آن مجرم را بجانب کسانیکه در عبادت خدا مستغرق بودند بدین طریق که از
جا بجا نه آن عابدان خدا پرست بجانب خانه خود رجوع نکنی که زمین معصیت است پس
آن مجرم خونی بدین رهنمای با اراده توبه بجانب بزرگان دین روانه شد که بمیان راه روح
آن قاتل مجرم را قبض کردند همانجا ملایک عذاب و رحمت در رسیدند و باهم گرم مخاصمت
کردند و ملایک رحمت گفتند که اینکس به نیت توبه میرفت که زندگیش وفا نکرد آن عاجز فرالذنب
قابل التوب را که در هر حال نظر بر نیت است لاجرم مستحق مغفرت و رحمت است و ملایک

عذاب بالعکس میگفتند که آن نیت فقط اراده دلی بود که انهم بوقوع نیامد و این قتل نفوس بعد که اکبر الکبایر است صد بار بوقوع آمده لاجرم بهر نمط مستحق عقوبات و عذابات دوزخ است تا اینکه در همان حالت مخاصمت فرشتگان فرشته دیگر بحکم غفار بصورت آدمی مجسم شده در میان ملایک رحمت و عذاب بطور ثالث حکم گزیده چنان بحکم احکم الحاکمین حکم کرد که مقدار و مسافت وسعت زمین از مکان مجرم تا مکان عبادت ارباب به پیمایش کنند هر جانب که مقدار طول عرض زیاده باشد موافق آن حکم کرده شود و انطرف زمین را حکم شد که از هر طرف خود را فراهم آورده جانب توبه را قریب و جانب معصیت را بعید کند تا اینکه بعد پیمایش و مقاسات بقدر یک وجب جانب توبه قریب یافته شد که بحکم حکم ملایک رحمت دستش گرفته برحمت حق رسانیدند فقط پس معلوم توان کرد که همه معاملات و ظهور شان توالی با امم انبیای سابق بود و این خود معلوم است که در امم انبیای سابق صورت قبول توبه سخت دشوار بود که توبه امت حضرت موسی علیه السلام بجرم گاو پرستی بدون قتل از دست خود قبول نشد پس هرگاه که مرتبه شان تعالی با امم سابق باین نهایت است فکیف که باین امت مرحومه که پیشتر بر ذر ازل خامه قدرتش بر لوح محفوظ بحکم او رقم زده است که امة مذنبة ورب غفور چنانکه بجای خود در قصیده مناظره گفته شده

بعد تحریرات دیگر چون قلم آماده شد ❊ تا جزای امتش سازد رقم چون دیگران ❊
صیحه از قهر حق آمد تادب یا قلم ❊ دفعةً شق شد قلم از هیبت حق آن زمان ❊ تا هزاران سال منقول
است شق ناندن آن قلم ❊ کاین شکاف خامه گویند از همین باشد نشان ❊ امت مذنب
بود و او رب غفور ❊ چون ندا آمد که اکتب یا قلم این را چنان ❊ پس رقم زد خامه قدرت
معا این حکم را ❊ کی نصیب این رتبه شد بهر دگر پیغمبران ❊ وحی سبحان الذی اسری بعبده

چون رسید * جانب اقصی شد از بیت المقدس ناگهان * رتبه اش از عرش و کرسی و ملک
در گذشت * قرب او تا قاب قوسین است او ادنی بدان * آمدم بر اصل سخن که حدیث
مذکور از مسلم و بخاری در کتاب مشارق الانوار که معروف و مطبوع است مذکور است
فلینظر ثمه پس این مرتبه محض اراده و نیت توبه به امم انبیای سابق است فکیف که باین
امت مرحومه در صورت وقوع توبه بمراتب ازان برتر است الخاص که این عالم غفلت
و نفوس بشر را سر محض و مایه فتنه و فساد بهمین مصلحت آفریدیا سبب گناه و بنی آدم شود
و خواب غفلت بدین مصلحت آفریدیا در صورت توبه و استغفار گناهان عالم خواب و غفلت را
اعتباری نباشد و بحیله توبه و استغفار شان توابی و غفاری را جلوه دهد که عبارت از
کنز مخفی همین شان توابی است و بسبب توبه و استغفار از گناهان عالم خواب خیالی بگرفته سوای
امرزش گناهان همه سیئات را بحسنات بدل کند چنانکه تدارک و کفاره خوابهای مسکره
این عالم غفلت بصدقات و خیرات میکنند کافهم و تدبر از ینجا است که برای دادن صدقات
چه قدر تاکید است و اجر و ثوابات آن بتواتر وارد اند کما ان الله یأخذ الصدقات
و یعفوا عن السیئات و در حدیث شریف وارد است که الصدقة تقع غضب الرب
اینکه اندکی از کیفیت و ماهیت و حکمت و مصلحت این عالم خواب و اسرار غفلت نشان
داده شد اکنون اندکی ازان عالم بیداری هم باید شنید چنانکه بیداری از خواب
این عالم از چشم گشادن است همچنان بیداری آنعالم از چشم بند شدن است همین که
این چشم ظاهر بند شد آن چشم باطن کشاد پس باید دانست که مقابل این عالم خواب
آن عالم بیداریست چنانکه خفتن اینعالم غفلت از چشم بستن و بیداری از چشم گشادن
است همچنان بمقابله این بیداری آن عالم بیداری در چشم بستن است و وجود خواب

در آنعالم بیداری صورت نمی بندد زیرا که عالم بیداریست که گفته شده ؎ بخواب غفلت و
و بازی بسر بردم همه عمر ؛ چو چشم بند شود آنزمان شوم بیدار ؛ نمونه اش در همین دنیا
به بین که تا زمانیکه این چشم ظاهر گشاده است تمام دل و طبعیت و حواس خمسه بخبرهای
همین عالم ظاهر مشغول و متعلق است همین که این چشم ظاهر بند کرده بسیر باطن متوجه شوی آن دیده
باطن میکشاید که گفته اند ؎ اسیر لذت تن مانده ؛ وگرنه ترا ؛ چه عیشهاست که در ملک
جان مهیا نیست ؛ پس همچنان هرگاه که قطعاً این چشم ظاهر به پرده موت بند شد آن
چشم باطن خود بخود گشاده شد و بواقعی ازین خواب غفلت بیدار شدی در آنعالم بیداری
و هوشیاری از دو حال خالی نیست یا آتش حسرت است که بر روح و دل کار میکند
دوزخ عبارت ازین ست نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ الَّتِیْ تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ صفت
این آتش است که از چشم و بدن کاری ندارد کارش خاص بر دلهاست یا بمقابله این
راحت جنت است آن راحت وجدانی هم بر دل کار میکند که به بیان نمی آید لَهُمْ
فِیْهَا فَاکِهَةٌ وَّلَهُمْ مَّا یَدَّعُوْنَ سَلٰمٌ قَوْلًا مِّنْ رَّبٍّ رَّحِیْمٍ شان این راحت است
و مفهوم معنی لَدَیْنَا مَزِیْدٌ برانهم مزید است و برانهم آنچه مزید کرده اند نفس بشر را بر آن علم بداده اند
و هنوز از دیده و دل هم مخفی کرده اند که میفرماید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا اُخْفِیَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ
اَعْیُنٍ پس این دو صورت بعد چشم بند شدن ازین عالم خواب در آن عالم بیداری
مسلم است و آنچه در صفت این عالم غفلت بالا مذکور شد که سخن دیروز امروز یاد نمی آید
در آنعالم بیداری خلاف این ست که هر جزیات این عالم غفلت تماماً یاد است این را اندکی
به بیان واضح بگوییم تا نفس المدعا در خاطر نشیند لاجرم بگوش دل باید شنید که آنچه از حال
این عالم غفلت بالا نوشته شد خود معلوم است که پیدایش ارواح ازلی است

درین عالم اجسام در قفس تن که چند روز گرفتار است مصلحتش و حکمتش که ذکر در دفتر در کتب
اخلاق عموماً و در تصانیف حجت الاسلام ابو حامد محمد غزالی علیه الرحمة مثل زاد الآخرة و
منهاج السالکین و احیاء العلوم و کیمیای سعادت خصوصاً واضح تر است محتاج بیان
نبوده است و انهم معلوم و عقیده همه‌ها است که روح را فنا نبوده است بعد رهائی
ازین قفس تن بحیات جاودانی میرسد پس بتاثیر این عالم خواب حال روح اینست که
هیچ ازان عالم سابق یاد ندارد که قبل آمدن درین جسم خاکی کجا بود و چه حال داشت چگونه
میگذرانید اینکه مرتبه بس بلند و بالاتر است کسی را بسبب کمال غفلت از حال شکم مادر
و ایام شیرخوارگی و صغر سن هم هیچ یاد و خبر نبوده است تا اینکه سخن و نوی امروز یاد نیست
و شعری که من جمع و گفته ام و خوب یاد دارم یا اوراد و وظایف که هر روز ورد نوک زبان میخوانم
بعض وقت چنان سهو میشود که هر چند به فکر و غور یاد میکنم هرگز بیاد نمی آید و بر وقت دیگر
خود بیاد می آید این صورت غفلت که بهمه نمط بر هر فرد بشر درین عالم غفلت ثابت و متحقق
است محتاج شرح و بیان نبوده است و کسی را که اندکی هم ازان عالم بیاد دهانیده اند
درین عالم نماند بقول سعدی که ع الست از ازل همچنان شان بگوش بفریاد قالوا بلی
در خروش + کسی را درین بزم ساغر دهند + که داروی بیهوشیش در دهند + و منتهای
کمال غفلت اینست که اگر کسی فراموشی دیر ذره این عالم را یاد دهاند که شما همچو وعده و
اقرار کرده بودند البته بیاد می تواند آمد مگر فراموشی دیر ذره آن عالم را اگر یاد هم دهانند که دروی
در عالم ارواح بروز الست با تو چنان وعده بمیان آمده بود هر چند بمقام عقیدت تسلیم و
تصدیق میکنند مگر بیاد هرگز نمی آید تا اینکه بمقام تصدیق و حسن عقیدت میگویند نه بیاد
چه میگویند که ما مقیمان کوی دلداریم الخ یا مرغ شاخ درخت لاهوتیم الخ اگر بندیده نشود

که صورت و نقشهٔ آن کوی دلدار و آن شاخ درخت لاهوت اگر یاد داری بیان کن که چگونه
است تا از یاد خود هیچ نتواند گفت باری انچه در کتب عقاید دیده و شنیده است بیان تواند
کرد نه از یاد خودش زیرا که اگر یادش بودی هوش گفتن این نظم نمودن و درستی ذرین و تفهیم
کجا بودی کانرا که خبر شد خبرش باز نیامد پس آنکه حال این عالم غفلت صریح ظاهر است
بر هر کس میگذرد هر کس میداند اکنون بمقابله این حال آن عالم بیداری باید شنید که بمجرد
بند شدن چشم حیات از پردهٔ مرگ عالم بیداری است در آنعالم بیداری و هوشیاری
یک یک حرکت و سکون یک یک سخن نیک و بد و هر خیریات خورد و نوش این عالم خواب
بتصریح تمام یاد خواهد آمد چنانکه خوابهای این دنیا بعد بیدار شدن اکثر یاد می باشد که بیان
میکنند و تعبیرات میجویند و کارهایکه درین بیداری دنیا می کنند در عالم خواب هرگز یاد
نمی مانند مثلاً کسی از عزیزه و اقربا و دوستان اشنا را در دنیا بعد مرگش بخواب بیند هرگز
یادش نمی آید که از مرگ آنکس سالها گذشته اند که خود گور و کفن کرده فاتحه بر قبرش خوانده ام
اکنون چگونه زنده خوش و خورم سخن میکند زیرا که اگر از حال مرگش درآنعالم رؤیا یادش
آمدی البته متحیر شدی و از حالتش پرسیدی که ترا از دست خود گور و کفن کرده ام اکنون
چگونه زنده بدستور نشسته همین که این خواب بیننده بیدار شد همه حکایت خواب که با مرده
سخنها گفته و شنیده بود بتمامتر یاد است پس اینمضمون نمونه است ازین که مضامین
عالم خواب بیداری یاد می باشند مگر مضامین آن عالم بیداری درین عالم خواب که نامش
دنیا است چگونه یاد توانند ماند این نمودار صریح که موافق عقل است عقل هر کس در می یابد
اکنون نقلاً نص قرآنی هم باید شنید که او تعالی جلشانه در مصحف عزیز خبر میدهد که اهل جنت
میوه های بهشت خورنده مخلوط شده با یکدیگر خواهند گفت که این میوه مثل آنها یا

خرما یا انگور بوده است که در دنیا مثل این میخوردیم کما قال عزّوجل کلما رزقوا
منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل یعنی اهل بهشت
هرگاه از فواکه و میوه های بهشت خواهند خورد باهمدگر خواهند گفت که هذا الذی رزقنا
من قبل یعنی این آن میوه است که پیش از این در دنیا میخوردیم پس اگر همه خبریات این دنیا
در آنعالم بیداری یاد نداشته باشند چگونه همچو نشانهای در بهشت توانند کرد از ینجا است
که در آن عالم بیداری یک مقام خاص برای معرفت و شناسای و گفتگوی همدیگر
معین است که مشهور اعراف است وجه تسمیه اعراف همین است که باهمدگر تعارف شناسائی
ها در آنمقام میباشد که میفرماید ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم
یعنی ندا خواهند کرد اصحاب اعراف آن مردان را که خواهند شناخت آنها را بدین
چهره ها و نشانیهای آنها و باز میفرماید ونادی اصحاب النار اصحب الجنة و نیز میفرماید
ونادی اصحاب الجنة اصحاب النار علی هذا سوره اعراف به بیان همین شناسائیهای
همدگر و گفتگوهای یکدیگر است که محتاج بیان نموده است و هم از ینجا است که میفرماید
یومئذ یتذکر الانسان و انّی له الذکری یعنی در آنوقت انسان از خواب غفلت بیدار
شده پندپذیر خواهد شد و کجا مفید است در آنوقت پندپذیری برای او و نیز وارد است
که در آنعالم بیداری هر یک از غفلتهای این عالم بیدار شده بکمال حسرت خواهد گفت
که یا لیتنی قدمت لحیاتی یعنی ای کاش که باز در دنیا زنده میشدم که ترک معاصی و توبه نموده
بتلافی همه غفلتها تدارک میکردم پس اگر نافرمانی و غفلتهای این عالم غفلت و ترک
عبادات و حسنات از نهایت غفلت در آنعالم بیداری یکیک بیاد نخواهند آمد پس
و تمنا این چه خواهد بود که همین یاد آمدنش مایه اشتعال آتش حسرت است که آتش

دوزخ است وهمین یاد آمدن ناکامیهای دنیا و محرومیها از نعمتهای دنیا بدین فور
ذخوبهای میوه های بهشت فایده وصل بعد هجران ولذت آب وطعام وگرسنگی وتشنگی
خواهد بخشید که نامش بهشت است پس علاوه ترین حکمت ومصلحت الهی در غفلتهای این
عالم خواب وهوشیاری های آن عالم بیداری صریح تر این ست که لذت آب وطعام بعد گرسنگی
وتشنگی است چنانکه قدر وصل بعد هجران وقدر صحت بعد بیماری وقدر عافیت بعد مصیبت
است پس در دگرسنگی وتشنگی در صورت نایابی میباشد که در صورت یاب بودن بقدر سیری
همین آب سرد در سرما ظاهر است ودر حالت نایابی قدرش در گرما باهر همچنان بقدر سیری
وصل معشوق در حالت امتداد مدت وصل ظاهر که از صورت وقرب زن نفرت میشود
حتی که مجنون هم لیلی را بعد امتداد مدت وصل پس از سه سال بعد نکاح طلاق داده بود
که در مدت وصل شب وروز سه سلسله آنقدر سیری شده بود که نوبت بطلاقش رسید چون
بعد طلاق نکاح لیلی با دگری شد واز مجنون افتراق وجدائی قطعی واقع شد باز همان عشق
سابق بسبب نایابی همچنان جوش زد که کار بدیوانگی وبادیه گردی کشید اینهمه بادیه
پیمای او وجنون او چنانکه معروف است بعد طلاق لیلی واقع شده است که آخر کار
بکمال سعی وکوشش های ابوعتیق فرزند خلف حضرت صدیق اکبر رضی الله عنهما در
کمال تفقدات وحسن تدابیر حضرت امام حسن علیه السلام از شوهر ثانی طلاق یافته بار دیگر
بنکاح مجنون درآمد هر چند این روایت صحیحه خلاف مثنویات متعارفه است مگر صحیح
همین است که یکی از شعرای متاخرین که تخلص ناصر است از تاریخ معتبره عربی محض
بنظر صحت روایت باوجود بودن مثنویات کثیره از استادان سابق خوش نظم
کرده است ووجه نبودن این روایت صحیحه در مثنویات اوستادان چنان می گوید

که در آن مثنویات نظر بر بیان شورش های عشق بوده است نه اظهار تاریخ دانی جناب مثنوی زلیخای جامی کما نچه از عجایب قدرتهای الهی صورت ملاقات پدر و سجده کردن و مصالحه و عفو و استغفار برادران و شناسای همدیگر میان برادران و اتهام دزدی به برادر حقیقی بابت پیمانه کیل زرین که بتصریح و تفصیل تمام در سوره یوسف واضح تر است هیچ ازین مضامین در زلیخای جامی منظوم نبوده است بخلاف این حکایات شورش و بیقراری های زلیخا که در کلام الله نبوده است بجه مبالغه شاعرانه ذکر در دفتر بوده است که محتاج بیان نیست از اینجا است که حال همه مثنویات عاشقانه شیرین لیلی و مجنون هم برین نمط توان دانست که عاشقان و شاعران را به تحقیقات چه کار بر آوازه دولاب مستی کنند آمدم بر اصل سخن الحاصل که بدون رنج هجران قدر لذت وصل نبوده است ؎ کسی قیمت تندرستی شناخت * که یکچند بیچاره در تب گداخت *
پس هر نعمت و دولت این دنیای فانی که زوالش در پی است بسبب کثرت و اندک امتداد عارضی او قدر و لذتش در دل نمی ماند که بمنزله عادت میشود فکیف که نعمتها و لذتهای آن عالم جاودانی که هرگز بیم زوال ندارند پس در بهشت کثرت و افراط هر نعمت که تصور کرده آید ظاهر و دوام آن نیز یقینی پس اگر از ان سیری و تسکین نشد اینهم مرض و کمال مصیبت و بلا است که چون مرض جوع البقر و استسقا با همه آب و طعام سیر نشدن نعمتهای مصیبت و آزار است و شان بهشت آنست که در وی هیچگونه بلائی و آزاری نباشد که گفته اند ؎ بهشت آنجا که آزاری نباشد * کسی را با کسی کاری نباشد *
لاجرم سیری و تسکین از ان نعمتها بهر نمط ضرورتر شد که از لوازم بهشت هست و در صورت سیری آن لذت و قدر آب و طعام که در گرسنگی و تشنگی است و لذت وصل

بعد هجران کجا که عادت و سیری است که از مزید عادت در ادویات و سمیات و مسکرات
بر طبایع عادت پذیر تاثیر باقی نمی ماند که دوا هم از کثرت مداومت غذا میشود و فایدهٔ دوا
کمتر می بخشد فکیف کان کذالیس از اینجا فواید فراموشی غفلتهای این عالم غفلت که هیچ
ازان عالم بیداری یاد نمی آید و هم فواید بیداری های آن عالم بیداری که یکیک
از حالات و حالات و تجربیات این عالم بیاد خواهد آمد بدیدهٔ دل توان دید و سنجید و فهمید
آری دران عالم بیداری که یکیک از مصایب و تکالیف گرسنگی و تشنگی و تهیدستی و محتاجی
و صدمات درد هجران و بیماریها و هرگونه مصایب و آلام این دار المحن و البلیات که ظاهر
با هر انده هیچ فرد بشر در هیچ حال بقدر حال خودش ازان خالی نبوده است هر دم یاد
یکیک بدیدهٔ دل پیش نظر خواهند بود خصوصاً هنگام دیدن هرگونه نعمای حاصلهٔ بهشت
بیاد خواهند آمد که این همان نعمت هاست که در دنیا بحسرت آن می مردم و نمییافتم
این یاد آمدن لامحاله فایدهٔ لذت وصل بعد هجران و آب و طعام در جوع و عطش خواهد بخشید
که میفرماید کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِیئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ یعنی بخورید و باشامید
خوشگوار بامزه بعوض آن نعمتهای دنیا که نیافته بودید در ایام خالیه دنیا و بحسرت گذرانیده
مدة العمر خود در دنیا و این یاد آمدن هر نعمت دنیا ازان آیهٔ کریمه ثابت است که بالا مرقوم
است یعنی قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ الخ همچنان بمقابلهٔ این ملاحظه درکار است که اگر
شمه هم از لذتهای آن عالم ارواح درین عالم غفلت بیاد آید یکساعت هم زندگی دنیا
وبال جان شود و هرگز بهیچ چیز از نعمتهای دنیا دل نه نشیند و انهمه کاروبار عالم غفلت
برهم خورد و کسانی را که اندکی یاد آمده است بیشتر حال ترک و تجرید آنها بجامه سپرده شد که
الست از ازل نغمهٔ جانان بگوش * نعرهٔ قالوا بلی در خروش * مرتبه یاد آمدن عالم

که بس بلند است کسانیکه بگوش یقین شنیده اند گفته اند ع ما مقیمان کوی دلداریم
رخ بدنیا و دین نمی آریم پس مصلحت غفلتهای این عالم غفلت و هوشیاریهای آن عالم
بیداری از همین جا توان دید و نظایر این که بچشم هر یک بنظر می آید پیشتر بیان کرده شد که درین
زندگانی دنیا دیده می شود یعنی خوابهائی که در دنیا هنگام خفتن می بینیم بعد بیداری تمامتر
یاد اند که بیان میکنیم و تعبیرات میجوییم و کارهائیکه در بیداری دنیا میکنیم هرگز در خفتن و خواب
دیدن بیاد نمی آیند حتی که عزیزان اقربا فرزندان و دوستانرا پس از مردن آنها بخواب
می بینیم و صحبتها بخواب میداریم و مکالمه با همدگر میکنیم و اینقدر در آن عالم خواب بیاد نمی آید که
آنکس وفات یافته بود و ما بر سر قبرش گریسته ایم اکنون چگونه زنده بدستور نشسته
سخنان میکند در عالم زندگی هر چند از حالات ولادت و رضاعت مادران و دایگان بیاد
میدهند که تو چنین و چنان حال داشتی مگر من هر چند بسبب چنین راویان معتبر یک یک را تصدیق و
یقین میکنم لیکن ممکن نیست که مثل دیگر مقدمات زمانه ادراک از چنین یاد دهانی هم بیاد تواند آید
پس این تاثیر عالم غفلت که صریح و ظاهر معاینه هر فرد بشر است بمقابله این همه معاملات
جزو کل که درین عالم غفلت بیاد دهانی هم یاد نمی آیند در آن عالم بیداری خود بخود بیاد خواهند آمد
که عالم بیداری است پس درین عالم غفلت اینقدر هم بیداری هرگز باختیار خود نبوده است
که بعض هوشیاران کامل و حکمای الهی سابق را منجانب الله حاصل بود که هیچ هوشیاری کامل
پایه بر همین عالم غفلت ماست چنانکه بالا بشرح و بسط تمام شرح داده شد از اینجا است که
در شرع هم بهیچ هوشیاری حکم نبوده است که تکلیف ما لا یطاق است باراده و اختیار خود نبوده است
که لا یکلف الله نفسا الا وسعها آمده است بقدر طاقت بشری البته حکم است از آنهم
هر گونه آسانیها و عذرات مسموع است که یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر منه باید

پس همین قدر بیداری را که در عالم غفلت باختیار و امکان بشر ممکن است شریعت نام است
و برای همین انتباه و اجرای احکام شریعت یک لک و بست و چهار هزار انبیا درین عالم خواب آمده اند و
علمای راسخون فی العلم را انتهای نیست بر نهیم اگر بقدر امکان و اختیار خود بیدار نشویم و
آنقدر در عالم غفلت بیهوش باشیم که بدون توبه از جهان رویم تا در آن عالم بیداری تعبیرات
همچو خوابهای خطرناک خود ظاهر است لاجرم در عالم جهان زیست باید فکر کرد که خوابهای نیست
و نیک دیده در آن عالم از تعبیرات نیک بهره مند شوم چنانکه در عالم دنیا اگر خوابهای نیک
می بینم از برکات و ثمرات و تعبیرات آن هم درین عالم بعد بیداری بهره مند میشوم چنانکه بالا تصریح
تمام مذکور شد پس در عالم غفلت این بیداری ظاهر را که شریعت نام است همین احکام شریعت
را از عبادات و اعمال اگر بحکم شارع درست بجا آورد امید از خدا است که باطنش را نیز
و بیدار کند که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا میفرماید ۵ گر بیداری طهارت
ظاهر باطنش نیز حق کند ظاهر پس طهارت ظاهر را شریعت نام است طریقش از غسل و وضو
و استنجا وغیره که در کتب فقه و رسایل مختصره نظم و نثر اردو و فارسی متعارف است محتاج
بیان نبوده است شریعت بمنزله لفظ و عبارت است و باطن شریعت را طریقت نام است
صورت طهارت و غسل باطن از توبه و استغفار و تقوی و پرهیزگاری است که اندکی از
فواید توبه و استغفار بالا مذکور شد و طریق دعای غسل باطن که هرگز خیال توبه شکنی بخاطر نیاید
و بنای توبه را باطل نکند در کتاب تطهیر الاسلام نشان داده شد و باطن طریقت را حقیقت
نام است و باطن حقیقت را که حقیقة الحقیقت است معرفت نام است که شرح این
بس دراز اندکی در کتاب مشاهدة الحق که از ضمیمه تطهیر الایمان است اتمام این مسئله نامه
پس شریعت بمنزله لفظ و طریقت بمنزله معنی و حقیقت بمنزله مدعا و معرفت بمنزله نفس المدعا

است مقام شریعت یقین است و مقام طریقت علم الیقین و مقام حقیقت عین الیقین و مقام معرفت حق الیقین است که عقل و علم را در ینجا بار نیست که گفته اند ؎ این عجب بار گاهی که درپیش آمده است ٭ عقل مفلس علم درویش آمده است ٭ زیرا که ؎ عقل انسانی پذیرای خطاست ٭ انچه در عقلت نایدآن خداست ٭ چنانکه کار افتاده شیراز گفته که ؎ دگهر کب عقل را بویه نیست ٭ غانش بگیر د تحیر که ایست ٭ پس شریعت عالم ناسوت است که یقین اینجا در کار و طریقت عالم ملکوت است درینجا کار بعلم الیقین است و حقیقت مقام جبروت که مرتبه عین الیقین است و معرفت عالم لاهوت است که عین عین الیقین مقام عشق و محبت است که کار افتاده شیراز اشاره بهمین مقام کرده است ؎ ازینجا ببال محبت پری ٭ و فرق بمیان عشق و محبت دراز است که اندکی بقدر مساعدت وقت و امداد روح الارواح از خامه این سیه نامه در کتاب مظاهر الاسلام برآورده اند شرح این بس دراز است این رساله مختصر به بیان آن نمی تابد اندکی از مرتبه و ماهیت مقام عقل و عشق در کتابیکه نامش عقل و عشق است و نیز شان مرتبه محبت که از مقام عشق بالاتر است در کتاب دستور المحبت از روی آیات قرانی لطیف تمام از ین خامه برآورده اند فلینظر ثمه پس بدانکه ابتدای بنای کار ظاهر درین عالم ظاهر بر شریعت ظاهر است و بر همین کار هر نفس بشر مامور است و هرگز معاف و معذور نبوده است مگر بعذرات شرعی که قضا و کفاره آن آمده اِن کُنتُم مَّرِیضًا اَو عَلٰی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّن اَیَّامٍ اُخَرَ علی هذا اعذار نابینا و شکسته پا و مریض هم بقدر احوالهم قبول است و زیاده از حد طاقت تکلیف نبوده است که میفرماید لَیسَ عَلَی الاَعمٰی حَرَجٌ وَّلَا عَلَی الاَعرَجِ حَرَجٌ وَّلَا عَلَی المَرِیضِ حَرَجٌ اِلَی اٰخِرِہ پس هرگاه که این بنای شریعت موافق کتاب و سنت درست شد کار انسان تا همین جا است و بهمین مامور و مخلوق است و همه انبیا و کتب آسمانی همین

احکام شریعت نازل اند چون در مقام شریعت قایم و مستقل شده مرتبه ایمان را که مراد
از گرویدگی و محبت است تکمیل رسانید بمقامات بالاتر که حقیقت و محبت است رسانیدن
کار اوست که میفرماید ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن و
دا از ینجا است که شعر در شعر کار افتاده شیر ازید بین نمط ضم کرده شده ۵ احیای
محبت ای نیست تا که خود خدیه از انسو نیست * آدمی را مجال قابو نیست * این سعادت
بزور بازو نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده * پس کار انسان بقدر اختیار در مقامات
شریعت است تا امکان خود دست از طلب نکشد حاصل شدن مطلوب باختیار مطلوب
است که مصرعها چسپانیده شده ۵ خون دل در ره طلب خوردن * به که از نا امیدی افسردن
* دل نباید درین ره آزردن * گر نشاید بدست ره بردن * شرط یاریست در طلب مردن
* پس مثال دیگر در مقام شریعت اینست که هرگاه در طعام هرگونه مصالح و نمک و روغن و
پخت وغیره حسب دستور درست است کار طباخ تا همین جاست همین شریعت نام است
در صورت درستی این کار طباخ درستی ذایقه هم تقینی است این ذایقه را طریقت و سیر حقیقت
نام است درینجا نکته باریک کار افتادگان چنان یافته اند که همین طعام را اگر بادرستی
همه مصالح طباخ به بیدلی به نیت تصرف و تغلب پخت هرگز ذایقه این با آن نمیرسد
که زن منکوحه خانه بکمال محبت در آب نمک از دست خود می نهد این نکته امتحان
رسیده را هر که خواهد بجای خود امتحان کرده گیرد پس کار ظاهر شریعت همین کار ظاهر است
و کار باطن شریعت کار دل است که ناش محبت است پس عبادت بمحبت درکار است
نه بطور عادت آبائی و رسم پدری که گفته شده ۵ این طاعت من که عادت آبائی است
* رسم پدری بود عبادت نبود * گر از طمع بهشت طاعت کردم * این خود غرض من

است طاعت نبود • در خوف سقر سبب بود طاعت را • جبری تحرکت بود ارادت
نبود • زیرا خوف طمع اگر بود فرد و دیست • گو فرد نبود ولی محبت نبود • در خوف حجاب
و طمع و دیدار است • البته بحر کمال غفلت نبود • آن خوف طمع که خوانده در قران
امینست مراد باز جنت نبود • از ینجاست که میفرماید وادعوه خوفا وطمعا ان
رحمة الله قریب من المحسنین پس این آتش عشق و محبت را بپردهٔ شریعت
نهان کردن از ضروریات این عالم غفلت است و اگر درین پردهٔ شریعت ضبط
کردن نتوانست تا مثل منصور و شمس تبریز از احکام شریعت مرفوع القلم شده ازین
عالم غفلت بدر جنبت یا مبتلا شد و بزیر تازیانه شریعت تادیب یافت که حکایات
آنها معروف اند پس اگر هر فرد بشر همین هوشیاری باطن مکلف باشد تا همه کارخانه
این عالم غفلت برهم خورد از ینجاست که هوشیاران دانا هم برعایت حفظ این
عالم غفلت درین پردهٔ شریعت دیده و دانسته غافلانه تغافل بسر برده اند و قول
فیصل درین مقام از مضمون این قطعه موزون توان فهمید که گفته شد قطعه در بیان
طریق بسر بردن درین عالم غفلت • قناعت کن فقط بر شرع گر دنیا و دین خواهی •
که اهل الجنة بلهٔ عبارت از همین باشد • و گر چیزی دگر خواهی بیا در عالم دیگر • که آنجا
عشق در کار است عاقل اجنبی باشد • جنان هم یک مکان باشد بر و دو لیستن آن هم نیست
• بود اهل خدا عاقل که مشتاق مکین باشد • اگرچه عقل و حکم شرع ساقط میشود از وی
که عقل شرع ظاهر بین و عقلش دور بین باشد • یقین علم الیقین عین الیقین شد انتهائی و
مقام عشق زین برتر بود حق الیقین باشد • چو عاشق گم در و در بر شد که شارع حکم فرمید
بحر یا هو و یا من هو نه آن باشد نه این شد • بود در شرع هم تکلیف تا باشد خودی باقی

خودی هم چون در وگم شد چه تکلیف اندرین باشد + ولیکن بهر شرع اینجا پرده می باید
که این ره بس خطرناک است و شیطان در کمین باشد + ز حد شرع گر بیرون قدم زد دام ابلیس است
مخور اینجا فریب نفس زندیقی همین باشد + نمیدانی که بر ترکیبت از مقصود وادی
مرا آنجا خود همین سلوک راه شرع دین باشد + که عشق از دل تعلق دارد و ظاهر ادب باید
کرا تقدیم بر محبوب رب العالمین باشد + بظاهر شرع میباید که بر ظاهر بود حکمش +
بباطن در حقیقت نیست سالک اینچنین باشد + وقوع فعل در ظاهر در آنجا منحط شد لیکن +
وَاِنْ تُخْفُوْهُ یُحَاسِبْکُم بِهِ اللّٰه اندرین باشد + حقیقت سرّ او باشد بود کتمان او واجب +
برای ستر او این پردهٔ شرع متین باشد + چو فانی گشت و عقلش رفت مرفوع القلم باشد +
پس از فانی چه باقی ماند در شرع مبین باشد + غرض دانسته می باید چو نادانان بسر بردن +
نه آن نادان که باطن هم بغفلت همقرین باشد + که باشد همچو کس محسوب فِیْ هٰذِهٖ اَعْمٰی
چو شد فِیْ هٰذِهٖ اَعْمٰی بعقبی بالیقین باشد + چنین نادان که شاید مزد طاعت در جهان باشد +
مگر اعمی ز دیدار اله العالمین باشد + ز اَهْلُ الْجَنَّةِ بُلْه همین نادان بود مقصود +
نه آن احمق معاذ الله که از بِئْسَ الْقَرِیْن باشد + ظهیر این عالم غفلت بظاهر غفلت و خواب است +
بظاهر غافل و هوشیار باطن اندرین باشد + پس اکنون توان دانست که صفت و کیفیت
و حکمت و مصلحت این عالم خواب طریق مانده و بوده و بسر بردن درین عالم غفلت بهمین نمط داند اتباع
شریعت مأموربه است و آنکه تمثیل بنسبت طعام بالا مرقوم است که هرگاه همه مصالح و آب
و نمک و آتش درست یافت بدرستی ذائقه امید است و اگر همه مصالح آب و نمک درست
باشد یا کم زیاده شود یا احتراق شد یا خام ماند همه ذائقه ناقص شد هرگاه ذائقه درست
نه همه محنت و درستی مصالح و آب و نمک رایگان است بلکه معرض خطر و مایه برهمی صاحب

طعام است که فَوَیْلٌ لِّلْمُصَلِّیْنَ الَّذِیْنَ هُمْ عَنْ صَلٰوتِهِمْ سَاهُوْنَ الی آخر
اشاره از همین مقام است پس درین طعام شریعت که عبادت ظاهر است آتش محبت
درکار است نه طمع بهشت و خوف دوزخ که آن مغرور نیست نه به اکراه و کسل و کلی
و بیدلی که آن ذات غنی بهیچ عبادت پروا ندارد که منفرماید وَاِذَا قَامُوْا اِلَی الصَّلٰوةِ
قَامُوْا کُسَالٰی مُذَبْذَبِیْنَ بَیْنَ ذٰلِکَ لَا اِلٰی هٰؤُلَاۤءِ وَلَا اِلٰی هٰؤُلَاۤءِ
لاجرم همین محبت مغز جان و عین ایمان است که منفرماید وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ
حُبًّا لِّلّٰهِ همین آتش محبت هرگاه تیز تر شده از حد اعتدال درگذشته احتراق پیدا کرد
نامش عشق است چون عشق آمد همه طعام شریعت محترق شده از ذایقه اعتدال بدر شد
و کارش تبرد کشید که دران حال از پرده شریعت برآمده از وزیر عقل جدا افتاده
مایه برهمی این عالم غفلت و شریعت میشود لاجرم این را داخل مرض نوشته اند و فسادات
و لغزشات این بسیار است که دام ابلیس است و دریجا فریبهای نفس بسیار چنانکه
در قطعه مرقومه بالا نوشته شده ؏ ز حد شرع گر بیرون قدم زد دام ابلیس است ✽ مخور
اینجا فریب نفس ز زندیقی همین باشد ✽ پس رساننده بمنزل مقصود محبت است نه عشق
است که مفهوم معنی یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهٗ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ
ازین مقام خبر میدهد که گفته شد از مثنوی منظومه سلمه ز محبت بنای عالم کرد ✽ از محبت
خمیر آدم کرد ✽ از محبت بود بدلها راه ✽ وَالَّذِیْنَ هُمْ یُحِبُّوْنَهُمْ کَحُبِّ اللّٰهِ این محبت که
نشان معرفت است ✽ کُنْتُ کَنْزًا دلیل این صفت است ✽ کس نشد از
حقیقتش آگاه ✽ جز حبیب خدا رسول الله ✽ ذات پاکش محبت مطلق ✽ مظهری باشد
از محبت حق ✽ شد وجود محبت از سببش ✽ زان حبیب خدا بود لقبش ✽ طاوه الله

فی محبته خصص الله فی مودته بمختصر کہ شان محبت بس بلند است در
کتاب اسرار المحبت و اسرار الحکمت و اسرار العشق بسطی تمام یافته این عجاله مختصر تصریح آن
نمی تابد آخر کار مغز جان جیان بردل کشا وند که وفور محبت را عشق نام نموده است
بلکه عشق و محبت باہم متضاد و متناقض اند صفت محبت دگر است و شان عشق دگر
عکس آنست اہل غفلت گویند کہ اعقل و شریعت با محبت شریک است و از عشق از
اول منزل جدا است پس فرق میان عشق و محبت ازہمین جا پیدا ست ہر گاہ عشق آمد
آداب و احکام شریعت را خلل نماند و محبت عین اتباع شریعت است و شریعت عین عقل
است پس اگر محبت درکار است تبعیت شریعت ضرور است کہ میفرماید قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس ازہمین جا توان دانست کہ عشق با
محبت در حالت واحد جمع نمیتوانند شد کہ جمع ضدین محال است و شرح این بس دراز است
کہ بقدر امداد روح الارواح در کتاب مظہر الاسلام صورت فرق بمیان عشق و محبت و لفصح تر
ظاہر شدہ است من اراد الاطلاع علیه فلیرجع الیه اینکہ این عالم غفلت را
قید خانہ مومن و جنت کافر گفته اند کہ در خبر آمدہ است الدنیا سجن المومنین
و جنت الکافرین در استکشاف این نکتہ باریک مدتہا دل در گرو ماند و کار بجای
نرسید یعنی مومن اگرچہ فاسق و گنہگار باشد مگر بمقابلہ کفر البتہ ایمان را شرف بسیار است
باز چرا با ہمہ شرف ایمان استحقاق سجن درین عالم بہم رسانید و کافر با ہمہ کفر و شرک اگر ہزار
حسنات و خیرات و صدقات بعمل آوردہ باشد بر دولت ایمان چگونہ ترجیح تواند یافت
کہ با ہمہ کفر و شرک دنیا برای او جنت نقد گردید و مومن را با ہمہ ایمان و اسلام سجن نقد و جنت
نسیہ گردید بلکہ در عاقبت ہم از مواخذات اخروی اطمینان و حصول جنت بوثوق پیوسته

لاجرم چنان می بایست که مومن از بهره دو جهان بدین دنیا همین شرف اسلام جنت نقد باشد
و کافر را بسبب شرک و کفر در بهره دو جهان بدینجا نه و سجن باشد تا آخر کار محض بتاییدات الهی
و امداد روح پرفتوح آن مخبر صادق صلی الله علیه وسلم مفهوم معنی این خبر صادق چنانچه [illegible]
موزون بر خاطر واردشد مضمون در بیان واردات قلبی در بیان معنی حدیث
شریف که الدنیا سجن المؤمنین وجنت الکافرین ۰ چو مرغ اندر قفس مومن بدنیاست
+ ولی کافر درین چون مرغ صحراست + ز بهر مومنان نامش بود سجن + ز بهر کافران جنت
مسمی است + که مرغ اندر قفس البته قید است + بصحرا شکل آزادی هویدا است + ازین
اکثر مصایب مومنان راست + به اکثر کافران راحت ازینجا است + ولی یک نکته دیگر
هم درین است + که راحت در قفس هم مومنان راست + کسی گرد قفس پرورده مرغی +
برو تیمار واجب شد که مولا است + خورد نوش و ز احتیاج هر شی + مهیا میکند هر چیز که خواست
بهر دم فکر کارش مالکش راست + دگر هر گونه حفظ از شر اعدا است + مفید و مصلحت کار آنچه
باشد + ربوبیت کند نوعیکه زیبا است + مراو را در قفس هم راحت عیش + چو شد آزاد
خود راحت مهیا است + مگر مرغیکه مانوس است و خوانا + براحت هم درینجا هم در آنجا است
+ خلاف آنکه در صحرا است آزاد + غم صیاد و فکر دانه او راست + پر و بالش بظاهر گونه
نیست + دلش والیک هر دم شد هبا است + ذبح و کشتن و صید و اسیریش + نه کس مانع
نه پروا گرچه پروا است + امل نعم خدا هم گفت او را + نه در دنیا خطر نی خوف عقبی است
+ نظیرش فاقتلوهم خود عیان است + که هر کافر بزنگ صید صحرا است + همین وحشی که در
صحرا کنی صید + چو شد پرورده از آفت مبرا است + چو آن کافر که ایمان آرد آخر +
بعینه حال او چون مرغ خوانا است + چو گوید کلمه توحید از صدق + معا در قید ایمان

امن او در است * پس اینجا اندکی غور است در کار * که فرق قیدی و آزاد پیدا است
* بشرط آنکه در هر حال راضی است * چو آن مرغی که هم مانوس خانه است * و گر با عکس
باشد عکس باشد * تو خود بنگر که زین هر دو چه اولی است * بقید بندگی هر کس که آمد *
مقید زین نمط در سجن دنیا است * و گر بیرون ز قید بندگی شد * شکار غافلی چون
مرغ صحرا است * مقدم فکر ایمان ای طاهر است * که در هر دو جهان کار تو بالا است *

ای عزیز چون سخن بدینجا کشید اکنون صورت و نقشه تصویر و حلیه اینعالم غفلت نیز بدیده
دل دیدنی است که سخن دلپذیر بسیار مگر دل سخن پذیر در کار ما نابینایان غافلان عالم
خواب که بلکه حکمتش و مصلحتش نمیرسیم انچه خلاف فهم ناقص خود می بینیم بران انکار و اعتراض
میکنیم که چرا چنین شد حال آنکه انچه شد و میشود و خواهد شد همه فعل و حکمت آن حکیم مطلق مبین
حکمت و مصلحت ما است که ما نابینایان غافل قصور فهم خود نمی بینیم و از نافهمیها انکار میکنیم *
پس صورت واقعی اینست که بصورت موزون ادا میشود قطعه ضمیمه قطعه مبسوطه صراط المستقیم

در بیان مصلحت و حکمتهای حکیم مطلق که در ین غفلت بدیده ما نابینایان غافل در نمی آید

حکیم عاقل و کامل فهیم و کار شناس * بنا نمود مکانات و قصر و باغ و بهار * ز شیشه آینه گلدسته ها و
تصویرات * بهر کجا که مناسب نمود برد بکار * ز آبگینه و آلات شیشه نرگسدان * ز فرش و
کرسی و مسند مرتب و تیار * حباب شیشه بجای و شمعدان جای * بجا خود همه گلدسته های نادره کار *
بهر طریق که اولی نمود و مستحسن * تمام خانه بیار است از در و دیوار * در آن مکان چو در آمد کلام نابینا
ندید شیشه و گلدسته را دم رفتار * چو خورد پاش بچیزی پاش پاش شد * بگفت انچه تو بیجا براه گذار
* چه بی مناسب و بیموقع است این فانوس * که راه رفتنم ردم شده است زین دشوار * چو باز چند قدم پیش
رفت و خورد و شکست * نمود باز بیان اعتراض بر معمار * غرض بکم نظری خویش کم نظر دارد

اطلاع

یہہ کتاب اسرار غفلت عجیب مضمون تازہ کی تالیف ہوئی ہے کہ روز ازل سے تمام عالم
اس مضمون کا ہزار آرزو اور تمنا جویا ہو کبہی پر یہہ راز ابتک نہین کہلا کہ روح کو فنا
نہین اور سب فہم و ادراک و تعقل و ذہن و حافظہ یادگاری اور رنج و راحت شادی اور
غمی اسی روح سے تعلق ہے پس بعد جدا ہونے اس روح کے قالب عنصری سے جسکا نام
موت ہے اس روح پر کیا گذرتی ہے اور اس روح کو بعد مرگ کی کچہہ ادراک حال اس عالم شہادت
کا باقی رہتا ہے یا نہین اور رہا دس عالم غیب کا حال اوسکو کسطرح معلوم ہو سکتا ہی اور
عالم غیب مین کچہہ حالات و معاملات اس عالم شہادت و زندگی معاشرت دنیا کی روح کو یاد آتی ہین
یا نہین پس ایسی مضامین اسرار کی تمام بندگان خدا جویا ہین اور کسی پر نہین کہلتا ایکا افتادہ لوگ کہہ گئی ہین
ع مسافرے نرسید از عدم کزو پرسم * کہ پیر چرخ کجا برد نوجوان مرا * پس ایسی مضامین و حالات
عالم غیب کے اس کتاب مین توضیع سی موجہ اور دلایل عقلی اور نقلی اور بدیہی بسند آیات قرآنی
کے نشا فی سی ہے کہ گویا آنکہونسی دکہا دیا ہے اور عقل بہی قبول کرتی ہے کہ لطف اسکا ملاحظہ کتاب
سے معلوم ہو سکتا ہے پس وجہ انطباع اس کتاب لاجواب کی یہہ ہوی کہ جناب مستطاب معلی الالقاب
کاشف غوامض اسرار الہی مورد فیض نامتناہی واقف رموز عالم معنی عالم صورت رئیس اعظم
ملک بسودت میر عالم با جاہ نصاب باسمہ و القابہ خطابہ دام اقبالہ نے بنا بر افادہ و ضیافت خاص
و عام کے اسکی طبع مین مدد فرمائی بالکہ ایسا قدرشناس خیر محض بتعداد کثیر خریداری اور
اشاعت انفاع عام فرمادی لاجرم بنا بر ضیافت اور دلچسپی طبائع عامہ کے اہل مطبع نے
بہی کچہہ طبع کرکے قیمت قلیل بقدر فی نسخہ ۸ قرار دی ہے کہ کوئی بندہ خدا کا اس تحفہ
فیض عام سے محروم نہ رہے والسلام

